



انتشارات دانشگاه تهران



فصلنامه علمی تخصصی دانشگاه تهران

ترجمه

السَّوَادُ الْعَظِيمُ

تألیف

ابوالعاسم اسحاق بن محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن زید

حکیم سمرقندی

ترجمه به فارسی در حدود ۳۷۰ هجری قمری به فرمان امیرنوح سامانی

به اهتمام

عبدالحی حبیبی

بامقاله

دکتر احمد طاهری عراقی

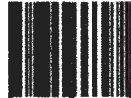


University of Tehran 80 Years of Excellence
1334



University of Tehran Press

BN: 978-964-03-6627-



9 789640 366271

۱۲۰۰۰۰ ریال

ترجمہ

السَّوَادُ الْعَظِيمُ

تالیف

ابوالقاسم اسحاق بن محمد بن اسماعیل بن ابراہیم بن زید

حکیم سمرقندی

ترجمہ بہ فارسی در حدود ۲۷۰ ہجری قمری بہ فرمان امیرنوح سامانی

پہ استام

عبدالحی حبیبی

بامقالہ و کتراحمد طاہری عراقی



انتشارات دانشگاه تهران

شماره مسلسل ۷۹۵۴

سرشناسه	: سمرقندی، اسحاق بن محمد، ۳۴۳ ق.
عنوان قرارداد	: السواد الاعظم، فرسی
عنوان و نام پدیدآور	: ترجمه السواد الاعظم: تألیف ابوالقاسم اسحاق بن محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن زید (حکیم سمرقندی)؛ به اهتمام عبدالحی حبیبی؛ به مقاله احمد طاهری عراقی.
منسخت نشر	: تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات، ۱۳۹۲
منسخت ظاهر	: ک، ۲۵۰ ص.
فروست	: انتشارات دانشگاه تهران.
شابک	: 978-964-03-6627-1
وضعیت فهرست نویسی	: فپیپ
پیدایش	: ترجمه به فرسی در حدود ۳۷۰ هجری قمری به فرمان امیر نوح سامانی.
پیدایش	: کتبیته.
پیدایش	: فهرس.
موضوع	: حقیقه عقید متون قدیمی ت قرن ۱۴
موضوع	: کلام اهل سنت متون قدیمی ت قرن ۱۴
موضوع	: نشر در متون قدیمی ت قرن ۱۴
شبهه افزوده	: حبیبی، عبدالحی، ۱۳۶۳، ۱۲۸۹، مصحح
شبهه افزوده	: طاهری عراقی، احمد، ۱۳۷۰، ۱۳۲۲.
رد پیدی گنره	: ۱۳۹۳، ۹۰۴۱، ۸، BP۱۷۴:۴
رد پیدی دیویی	: ۲۹۷:۳۳۲
شماره کتبیسی ملی	: ۳۴۱۸۸۳۲

این کتاب مشمول قانون حمایت از حقوق مؤلفین و مصنفین است. تکثیر کتاب به هر روش اعم از فتوکپی، ریسوگرافی، تهیه فایل‌های PDF، لوح فشرده، پرنویسی در ویلاگ، سایت، مبله و کتاب، بدون اجزده کتبی نشر مجز نیست و موجب پیگرد قانونی می‌شود.

عنوان: ترجمه السواداعظم

تألیف: حکیم سمرقندی

به اهتمام: عبدالحی حبیبی

به مقاله: دکتر احمد طاهری عراقی

نویت حب: اول

تاریخ انتشار: ۱۳۹۳

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

نشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران

حب و صحافی: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران

«مسئولیت صحت مطالب کتاب به صاحب است»

«کلیه حقوق برای نشر محفوظ است»

به: ۱۲۰۰۰۰ ریال

خبین کرگر شمالی - خبین شهید فرسی مقدم - مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران

پست الکترونیک: [press@ut.ac.ir](http://press.ut.ac.ir) ترنم: <http://press.ut.ac.ir>

بخش و فروش: تلفکس ۸۸۳۳۸۷۱۲

ISBN-978-964-03-6627-1



789840 368271

ترجمه السواد الاعظم

ترجمه السواد الاعظم، تألیف ابوالقاسم اسحاق بن محمد حکیم سمرقندی، ترجمه بفارسی در حدود ۳۷۰ هجری قمری بفرمان امیر نوح سامانی، با اهتمام عبدالحی حبیبی [تهران] بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸، ۲۵۰ ص.

«بدان که مسبب تصنیف این کتاب آن بود که بیراهان و مبتدعان و هواداران به سمرقند و بخارا و ماوراءالنهر بسیار شدند. پس ائمه و فقها و علماء سمرقند و بخارا و ماوراءالنهر گرد آمدند و گفتند آبا و اجداد تا بودند بر طریق سنت و جماعت بوده‌اند، اکنون هواهای مختلف پیدا شد و ما را جای ترس است. این سخن را به امیر خراسان رسانیدند. امیر عادل اسماعیل بفرمود مر عبدالله بن ابی جعفر را و باقی فقها را که بیان کنید مذهب راست و طریق سنت و جماعت، آنکه پدران ما بر آن بوده‌اند پس ائمه و او اشارت کردند به خواجه ابوالقاسم سمرقندی و آنرا گفتند پیداکن ما راه راست سنت و جماعت آنکه پیغمبر علیه السلام بر آن بود و بفرمود تا تصنیف کرد این کتاب را بتازی. و به نزدیک امیر خراسان آورد و عرضه کرد. همه پسندیدند و گفتند راه راست سنت و جماعت این است. پس امیر خراسان بفرمود که این کتاب را پیارسی گردانید تا چنانکه خاص را بود عام را نیز بود و منفعت کند و مذهب را نیکو بدانند و از هوا و بدعت دور باشند»^۱

بدین گونه کتاب السواد الاعظم نوشته شد و ترجمه‌ی نیز ساختند از آن پیارسی.

بر متن عربی کتاب ابراهیم حلمی شرحی نوشته است هم بعربی بنام «سلام الاحکام علی السواد الاعظم فی الکلام» که بسال ۱۳۱۳ ق. در آستانه (استانبول) بطبع رسیده است.^۲

متن عربی السواد الاعظم نیز چاپ شده است، در بولاق بسال ۱۲۵۳ ق. که ادوارد فندیک و یوسف الیان سرکیس از آن نام برده‌اند.^۳

ترجمه فارسی السواد الاعظم که از کهن آثار فارسی است تا سال ۱۳۳۵ شمسی ناشناخته بود. بدین سال دکتر مهدی بیانی در «ارمغان علمی»^۴ آنرا شناسانید. سبب آن بود که در مجموعه‌یی که دانشمند افغانی فکری سلجوقی بدو هدیه داده بوده است رساله حکیم سمرقندی را می‌بیند بخط خواجه محمد پارسا مکتوب بسال ۷۹۵. و بر آن می‌شود که درباره آن پژوهشی کند و ازین سوی و آن سو آگاهی‌هایی درباره آن گرد آرد. نسخه‌یی دیگر (مکتوب بسال ۱۰۱۷) از این کتاب را حضرت استاد مینوی در کتبخانه انقره می‌یابند و عکسی از آن می‌گیرند برای کتبخانه ملی تهران. و مرحوم مهدی بیانی مقالتی می‌نویسد در «ارمغان علمی» بعنوان «قدیم‌ترین نثر فارسی موجود» که آن مقاله دگر بار بسال ۱۳۳۸ در مجله دانشکده ادبیات تهران^۵ منتشر شد.

آن دو نسخه مبنای تحقیق مرحوم بیانی پرداخته قلم خواجه محمد پارساست^۶؛ گزیده‌یی بافزون کاستیهایی^۷، و بیانی معتقد بود و حق می‌گفت که «با تعق و دقت

۲. معجم المطبوعات: ۱۴.

۳. اکتفاء القنوع: ۱۶۶. معجم المطبوعات: ۱۹۴۶. عمر رضا کحاله نیز از حکیم سمرقندی و السواد الاعظم ذکر کرده است (معجم المؤلفین ۳، ۲۳۷) ولی گفته او نقل قولی است از حاجی خلیفه «گویا نه نسخه چاپی را دیده است و نه اقوال سرکیس و فندیک را! من بنده نیز با همه پرس و جوها در کتابخانه‌های تهران نه از متن عربی چاپی نسخه‌یی یافتم و نه از شرح آن. که دروغا.

۴. ارمغان علمی یادنامه پرفسور محمد شفیع است که در لاهور بسال ۱۹۵۵ باهتمام دکتر سید عبدالله بطبع رسیده است.

۵. سال ششم شماره ۳ و ۴ فروردین ماه و تیر ماه ۱۳۳۸ (شماره یاد بود رودکی). ص. ۵۷-۷۰.

۶. خواجه پارسا (محمدبن محمدبن محمود حافظی بخارایی) از بزرگان طریقه نقشبندیه است و از خلیفگان خواجه بهاءالدین نقشبند. در سفر حج بروز پنجشنبه ۲۴ ذی‌الحجه ۸۲۲ در مدینه درگذشته است و گورش در بقیع است. برای شرح احوالش رجوع شود به: نجات‌الانس: ۳۹۲-۳۹۶. رشحات: ۵۷-۶۳، الانوار القدسیه فی مناقب السادة النقشبندیه: ۱۴۲-۱۴۴، المواهب السرمیده فی مناقب السادة النقشبندیه (خلاصه): ۶۲-۶۴.

۷. درباره گزینش و نیز افزایش‌های این نسخه خواجه محمد پارسا در پایان آن رساله چنین نوشته

می‌توان متن اصل را ازین حشوها عاری ساخت و لب عبارات را که متن اصل است شناخت. چنانکه یکبار مرور عبارات رساله سهولت این امر را بخوبی آشکارا می‌سازد».^۸

پس از مرحوم بیانی آقای دکتر^۹ صفا و آقای دکتر معین^{۱۰} ازین کهنه اثر فارسی یاد کردند.

بسال ۱۳۴۲ آقای عبدالحی حبیبی دانشمند و مورخ افغان مقالتی در مجلهٔ یغما^{۱۱} نوشتند بعنوان یک کتاب گم شده قدیم نثر فارسی: ترجمهٔ فارسی السواد الاعظم و رفع اشتباهات وارده دربارهٔ این کتاب، که حاوی سخنهایی تازه بود. و بسال ۱۳۴۸ کتاب ترجمهٔ السواد الاعظم باهتام ایشان بنفقهٔ بنیاد فرهنگ ایران پس از یک هزار سال بطبع رسیده و منتشر شد.

این قصه کتاب بود از گاه تألیف تا زمان چاپ.

و اما این خواجه ابوالقاسم سمرقندی که السواد الاعظم را نوشته است قاضی سمرقند بوده است و از یاران امام ابو منصور ماتریدی، بذهب بوحنیفه: بسال ۳۴۲ در گذشته است و خاکش در سمرقند است.^{۱۲}

تألیف السواد الاعظم چنانکه گذشت بعهد امارت اسماعیل سامانی (۲۷۹-۲۹۵) انجام یافته است^{۱۳} و مقبولیتی و نیز نیازی سبب می‌شود «امیر خراسان» فرمان به ترجمهٔ آن دهد: از تازی بیاری.

→

است: «... تمام شد بتوفیق خداوند عزوجل انتخاب این کتاب شریف. و بنده ضعیف محمدبن محمد حافظی و فقه‌الله لمایجه و یرضا آنچه و یرا محتر نمود از این کتاب انتخاب کرده و در تصحیح آن بتایید الله عزوجل بقدر استطاعت کوشیده. و نیز از کتابهای معتمد معتبر در علم حدیث پیغامبر صلعم و غیر آنچه موافق اصول این عقاید صحیح بود از اخبار و آثار و اقوال کبرا و علما قدس الله ارواحهم در بعضی مواضع برای تأکید در انتخاب کتاب درج کرده است» (ارمغان علمی: ۲۲۶ مجله دانشکده ادبیات: ۶۳).

۸. ارمغان علمی: ۲۲۶، مجله دانشکده ادبیات: ۶۴.

۹. تاریخ ادبیات در ایران ۱: ۶۱۷.

۱۰. برگزیده نثر فارسی ۱: ۲.

۱۱. سال ۱۶ شماره ۵ ص ۲۰۰-۱۹۳.

۱۲. تحقیق نسبتاً وافی دربارهٔ احوال حکیم سمرقندی همانست که مرحوم بیانی کرده است: مجله

دانشکده ادبیات: ۶۵-۶۹.

۱۳. در نسخهٔ بیانیی تحریر خواجه محمد پارسا بنام امیر اسماعیل سامانی تصریح نشده است و عنوان

مطلق «امیر سامانی» مذکور افتاده است.

نام این «امیر خراسان» که فرمان به ترجمه داده است معلوم نیست. مرحوم بیانی مترجم را همان حکیم سمرقندی (متوفی ۳۴۲) مؤلف کتاب دانسته است. و بدین گونه تاریخ ترجمه السواد الاعظم را قدیمی تر از شاهنامه ابومنصوری (مؤلف بسال ۳۴۶) شمرده است و کهن سال ترین نثر فارسی موجود انگاشته است. آقای حبیبی تاریخ ترجمه را «هشتاد سال» پس از تألیف دانسته است و آن «امیر خراسان» را نوح بن منصور (۳۶۶-۳۸۷) شمرده است و بتخمین سال ۳۷۰ را سال ترجمه پنداشته است.

آن چنان که از آغاز متن کتاب فهمیده می شود (و مرحوم بیانی نیز بدین قرینه حکم کرده بوده است) امیر اسماعیل خود فرمان به ترجمه داده است و ترجمان نیز حکیم سمرقندی بوده است؛ چه نویسنده در آنجا که می گوید: «پس امیر خراسان بفرمود که این کتاب را بیارسی گردانید» از «امیر خراسان» بعهد ذکری «امیر اسماعیل» را خواسته است؛ آنچنان که در سطور پیشین مقصود از «به نزدیک امیر خراسان آورد و عرضه کرد...» امیر اسماعیل است. و اگر امیری دیگر از امرای آل سامان مراد بود بایستی «امیر خراسان» را به گونه یی تبیین و تفسیر می کرد. با عطف بیانی یا بدلی چنانکه التباس و تداخل را سبب نشود. و دیگر آنکه نحوه استعمال فعل «گردانید» دلالت واضح دارد بر اینکه ترجمان کتاب خود حکیم سمرقندی است و لا غیر.

ولی در نسخه آقای حبیبی (متن چاپی) پس از آن مقدمه که در آغاز مقال ذکر کردیم چنین آمده است: «و حدیث کرد ما را علی بن السغدی رح گفت ما را حدیث کرد ابو محمد بن عبدالله بن العباس المروزی مشتمل^{۱۴} خواجه امام زاهد ابوالقاسم حکیم سمرقندی رح که گفت: والحمد لله رب العالمین ... پس گفت وصیت کنم شما را و تن خود را بترسیدن از خدای عزوجل ... و بدان که دین پاک آن باشد که نگاه کنی خدای تعالی چه فرموده است و رسول صلعم چه فرموده است... و از هواها و بداعتها دور باشی و اهل خود را از اهل خود از اهل بدعت باز شناسی. پس من این کتاب را بیارسی جمع کردم زیرا که خواست امیر خراسان نوح بن منصور رح از پس آنکه علمای کل ماوراءالنهر را جمع کرد تا پیدا کرده آید ایشان را، راه راست و سیرت رسول صلعم و یاران و خلفای راشدین رض.»

۱۴. این واژه در مجله یغما «مشتمل» ضبط شده است و در متن چاپی کتاب «مشتمل» بی هیچ توضیحی. حضرت استاد همایی حدس می زنند مصحف «مسملی» باشد.

آقای حبیبی ازین قرینه حکم کرده‌اند که ترجمه فارسی را بعهد نوح بن منصور ساخته‌اند: حدود ۳۷۰ و مترجم هم ناشناخته است.

ولی در نظر ایشان سخن است: نخست آنکه ظاهر کلام می‌رساند که مراد از «من» در جمله «پس من این کتاب را بیارسی جمع کردم» گوینده این گفتار است، یعنی «خواجه امام زاهد ابوالقاسم حکیم سمرقندی» و اگر چنین باشد با دوره امیری نوح بن منصور راست نمی‌آید، حکیم سمرقندی در ۳۴۲ درگذشته است و نوح در ۳۶۶ بامیری رسیده است. و اگر چنین انگاریم که ترجمان کس دیگری است جز حکیم سمرقندی، حکمی کرده‌ایم خلاف نص. و دیگر آنکه این پاره از کتاب با آغاز آن نمی‌سازد.

راست آنست که درین کتاب تابسامانیایی افتاده است و امروز بر ما آشکار نیست که ترجمان کتاب کیست و در چه سالی کتاب ترجمه شده است. ولی آنچه مسلم است و پذیرفتنی این است که ترجمه بعهد سامانیان انجام رسیده است و تاریخ آن از سال ۳۸۹ (سال انقراض امارت آل سامان) فروتر نیست بقرینه اصطلاح «امیر خراسان».

بهرگونه شکی نیست که قاضی سمرقندی در اواخر قرن سوم بفرمان و اشارت امیر و ائمه خراسان کتابی تصنیف می‌کند در بیان «راه راست سنت و جماعت»: مذهب حنیفی و عقیدت ماتریدی، و پس از چندی - هم در عهد سامانیان - آن کتاب از تازی بیارسی گردانیده شده است. ولیکن سخن در این است که آیا متن حاضر که بنام «ترجمه السواد الاعظم» بکوشش آقای عبدالحی حبیبی بچاپ رسیده است، آن چنان که آن استاد محترم انگاشته‌اند همان متن ترجمه شده عهد سامانیان است. حاشا و کلا!!

گواه این معنی ریخت عبارت‌ها است و بافت جملتها و واژگان و گونه‌های مختلف فعلها و اینها گواهانند که کتاب در دست ما، هرگز اثری بازمانده از قرن چهارم نتواند بود و نه نیز از قرن پنجم و اگر نقطه‌یی در دایره زمان بتخمین و تجدید برای آن تعیین کنیم قرن ششم است. نه فراتر و نه فروتر زیادت یقین را در اینجا مقایسه‌یی می‌کنیم میانه این کتاب و یکی از نثرهای بازمانده قرن چهارم:

ترجمه تفسیر طبری. و از هر دو متن ترجمه یک آیت را برمی‌گزینیم تا با یکسانی موضوع کار مقایسه و سنجش باریکتر باشد و استوارتر.

و قدر فیها اقواتها فی اربعة ایام سواء للسائلین (فصلت / ۱۰)

و اندازه کرد اندر آن روزیهای | و قسمت کردیم روزی خلق پیش

آن اندر چهار روز یک سانست | از آفرینش جانهای ایشان به چهار
خواهندگانرا (ترجمه تفسیر طبری ۱۶۱۸:۶) | هزار سال (ترجمه السواد الاعظم: ۲۵)

و یطعم و لایطعم (انعام ۱۴)

و اوست که خورش دهد و نه | همه را طعام دهد و آن را بطعام حاجت
خورش داده آید (ایضاً ۲: ۴۳۷) | نیست (ایضاً: ۱۰۷)

یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم (نساء / ۵۹)
ای آنکسها که بگرویدید فرمان | ای مومنان خدای عزوجل را طاعت
برید خدای را و فرمان برید پیغامبر را و | دارید و رسول را طاعت دارید و امیران
خداوندان فرمان از شما (ایضاً: ۳۰۱) | را طاعت دارید (ایضاً: ۴۰)

و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا (حشر / ۷)

آنچه داد شما را پیغامبر بگیریید | آنچه رسول صلی الله علیه و سلم بشما آورد
و آنچه باز زد شما را از آن پرهیزید | جنگ در آن زنید و از آنچه بازداشت
(ایضاً ۷: ۱۸۲۰) | باز استید (ایضاً ۳۱)



کتاب بخشیده شده است به ۶۱ مسأله با مقدمه‌یی و خاتمه‌یی. و این ۶۱ مسأله در
اصول عقاید است و مسایل کلامی چون: صفات خدا و ازلیت و ابدیت او، مرتبه
پیامبران، معراج و صراط و بهشت و دوزخ و نکیر و منکر... ولی از فقه نیز پاره‌یی
مسأله‌ها درین کتاب آمده است و برخی از فروع مذهب بیان شده است، از آن مسایل که
محل اختلاف فقیهان است، و اهل سنت راست عموماً و حنفیان را خصوصاً.

ابواب و مسایل کتاب نه توالی عقلی دارد و نه علمی. مسائلی است پراکنده ازین
سوی و آن‌سو، در اعتقادات. و این بی‌نظمی در ترتیب کتاب چنان آشکارست که
مسأله مسح بر موزه در دو جای یاد شده است نخست در مسأله هشتم (ص ۴۲) و دیگر
در مسأله چهل و هشتم (ص ۱۵۴). ایجاز و اطناب فصول نیز بر شیوه‌یی منطقی استوار
نیست: معضله‌یی مبهم و دشوار بکوتاهی آمده است و مسأله‌یی روشن و آشکار
بدرازی.

استدلالات بیشتر بر پایه نقل است تا عقل: یعنی کتاب و سنت. و گاه روایتی و حکایتی. چنانکه در مسأله بیست و هفتم پایه اثبات کرامت اولیا، یک دو آیتی است از مصحف کریم و حدیثی از مصطفی (ص) و در پی آن چهار حکایت، از همان دست که در کتب صوفیان می بینیم.

گویی در بنیان این کتاب خرد را بهره‌ی نبوده است. لابل نیازی بدان نمی بوده است. مردمانی بوده‌اند دین‌باور و پذیرا، و قاضی سمرقندی با حدیثی چند راست یا مزور - «راه راست سنت و جماعت» را بدانان نموده است پسند امیر و ائمه را، که مبادا «بی‌راهان و مبتدعان» در سمرقند و بخارا بسیار شوند!

فصل ارجمند کتاب «مسأله پنجاه و ششم» است که نام هفتاد و سه فرقه اسلام در آنجا آمده است با مقالات هریک. بسیاری ازین نامها در کتب دیگر ملل و نحل نیامده است. و برخی با اختلاف ضبط شده است. ضبط این نامها سخت ارزشمند است.

ولی آنچه در بیان عقاید و مقالات فرقه‌ها آمده است از اعتبار عاری است و گفتاری است غرض‌آلود و پنداری، تعصب آگین.

امروز مطالب این کتاب گذشته از فواید زبانی و ادبی از دور و سودمند است: نخست از نظر سیر علوم اسلامی و تاریخ کلام، دیگر از نگاه پژوهش اجتماعی و مطالعه اندیشه‌ها و پندارهای مردمان آن زمان.

و اما خصوصیات دستوری کتاب بسیار است و ما برخی را (خاصه آنهایی را که آقای حبیبی یاد نکرده‌اند) ذکر می‌کنیم:

* استعمال «را» مفعولی با فعل مجهول: «باقی را بر طریق تفصیل شرح کرده خواهد شد» (ص ۲۷)

* افراد فعل برای فاعل جمع: «اگر نه امیران و نه فقیهان بودی نتوانستندی که خدای را عزوجل باخلاص پرستند» (ص ۴۱). و نیز: «و جهمیان گوید ایمان به دلست نه بزبان» (ص ۱۲۲).

* استعمال «را» فاعلی: «آن ستون بناله آمد چنانکه گاو را بچه گم کرده باشد» (ص ۶۰).

* حذف رابط (= است) بدون قرینه مقالی: «دنیا فانی و توفانی می‌خواهی در سرای

فانی خدای باقی را بینی» (۹۵).^{۱۵}

* آوردن فعل جمع برای فاعل مفرد (با کلمه هیچ): «اما واردیان گویند هیچ مؤمن در دوزخ نشوند و بر دوزخ نگذردند» (ص ۱۸۴).

* صفت مطلق در معنی صفت تفصیلی: «هر که مبتدع را دوست دارد و با وی همنشینی کند بد از آن باشد که هزار بار با کافری همنشینی کند» (ص ۱۹۰).

* حذف ضمیر متصل فاعلی بقرینه ضمیر منفصل: «رسول علیه السلام گفت... اگر چنانست که رنج نرسیدی بامت من بفرمودی تا هر نمازی را آبدست کردندی» (ص ۲۰۹).

تأثیر نحو عربی بحکم آنکه اصل کتاب بزبان تازی بوده است گه گاه بچشم می خورد - همچنانکه در نثرهای کهن ترجمه شده این گونه تأثرات بسیار است و ازین گونه تأثیر پذیری هاست.

● آوردن ضمیر اشاره پیش از مسند (گزاره) «هر که از جماعت دست باز دارد آن ملعونست» (ص ۳۳) «هر که بر جنازه کودکان و خوردان نماز نکند آن مبتدع و هوادار و احمق بود» (ص ۲۹). و ایضاً نک: ص ۴۲ س ۲، ص ۴۷ س ۲، ص ۴۸ س ۶ و ص ۵۰ س ۹.

این گونه استعمال ظاهراً تحت تأثیر جمله بندی عربی است. و این «آن» برابر «هو» است در عبارتی مانند «من ترک الجماعة فهو ملعون» مثلاً و در متن های ترجمه شده از عربی بدین استعمال فراوان برمی خوریم: «هر که از بنی اسرائیل ایدر اسیر است وی آزاد است» (تاریخ بلعمی پروین گنابادی ص ۶۴۹).

● رعایت تأنیث صفت در کلماتی چون «بزغاله مسمومه» (ص ۶۱) ولی استعمالاتی چون «گناه گیره» (ص ۳۵) از این حکم جداست.

● و ساختن این جمله: «اصحاب رسول علیه السلام بدین یافتیم و آن کسان که دین ما بدیشان درست بود و اکنون هست بدیشان درست» (ص ۱۴۵).

ولی این تأثیر پذیری از صرف و نحو عرب سخت اندک است خاصه که نویسنده در

۱۵. استعمال کلمه «حذف» در این گونه جایها خالی از مسامحه نیست چه مراد حذف تحقیقی نیست که اصلی باشد و محذوفی. بلکه برای تقریب مقصود بذهن با اندک تسامحی این اصطلاح بکار برده می شود، یعنی مقیاس کثرت و قلت استعمال، وجه رایج و دارج اصل گرفته شده است و گونه نادر و شاذ غیر اصل و حذفی.

بسیار جایها بسنت فارسی زبانان خلاف قواعد تازی رفته است؛ چون مفرد انگاشتن جمعهای عربی و جمع بستن آنها (ابدالان: ص ۱۳۶، آیاتها ص ۷۱. فرایضها: ص ۲۰۷، حوران: ص ۸۱) و حذف نکردن تاء تأنیث بگناه الحاق یاء نسبت (مانند سنتی و جماعتی: ص ۳۸) و افزودن «-تر» تفضیلی بدنبال صفت تفضیلی (اولی تر: ص ۶۱، ۱۰۰ و ۱۰۲) و نیز اجتناب از استعمال جمعهای عربی و جمع بستن کلمات تازی با نشانه‌های فارسی (امتان: ص ۶۹ و ۲۱۲، خلیفتان: ص ۸۸، امامها: ص ۱۱۲). و همچنین ساختن اسم مصدر فارسی از صفات عربی و خودداری از استعمال مصدر (حاصل مصدر)های تازی (چون خلیفتی = خلافت: ص ۸۵، ۸۶).

فواید لغوی کتاب نیز اندک نیست و از جمله لغتها و ترکیبهای نارسش اینهاست: هوادار: آنکه در پی هوی و میل نفس رود و مبتدع در دین: «هر که جماعت مسلمانانرا خلاف کند و از جماعت جدا شود و حق نبیند مر جماعت را او هوادار بود» (ص ۳۱- و ایضاً ص ۱۷، ۲۱، ۲۴، ۳۵، ۴۰، ۴۵ و ۵۶).

بی‌راه: گمراه و ضال (ص ۱۷، ۹۱).

زیرانکه: در سرتاسر کتاب بجای «زیراکه» بکار رفته است. از آن جمله نک ص ۲۱، ۲۲ و ۴۱ و ۴۳.

اشک (= یشک): دندان نیش، ناب (ص ۵۶).

گرانی کردن: سستی کردن، تسامح کردن: «نگر تا بر حکم خدای تعالی گرانی نکنی» (ص ۲۰).

کوشان: کوشا، ساعی (ص ۸۲).

هر چگونه: «آن قادر است هر چه خواهد و هر چگونه خواهد تواند کرد» (ص ۶۰). ناشناخت: «این دوازده جزو همه کافرند و ناشناخت و نامزد آتش دوزخ» (ص ۱۶۳).

آقای عبدالحی حبیبی در تصحیح و چاپ این کتاب کوششی کرده‌اند و رنجی برده‌اند - مشکور باد. جز مقدمه و مدخل کتاب، تعلیقه‌ها و حاشیه‌هایی افزوده‌اند که سودمند است. در متن کتاب هر کجا نامی بوده است - نام کسی یا جایی - بشرح آنرا شناسانده‌اند. ولیکن درین حاشیه‌ها یک دو جا ایشان را سهوی اقتاده است که یاد می‌کنیم:

✽ در حاشیه ص ۵۲ در شرح حال امام احمد حنبل نوشته‌اند: «در عصر خود استاد

فقها و محدثین بود و امام شافعی را پرورانید.»

این سخن، درست و از گونه است. امام شافعی (۱۵۰-۴۰۴) احمد حنبل (۱۶۴-۲۴۱) را پرورانیده بوده است نه این آنرا. و گذشته از آنکه ابن حنبل چهارده سال خردتر از شافعی بوده است، داستان شاگردیش را نزدیک شافعی بیشتر مورخان نوشته‌اند.^{۱۶}

※ مسأله چهل و پنجم کتاب در نهی از «بتیراء» (نماز یک رکعتی) است و استدلال بگفته‌های پیامبر و اجماع است از صحابه تابعین و تبع تابعین. در میان اینان نام «علی ابن الحسین بن علی» را می‌بینیم در طبقه «تبع تابعین». و آقای حبیبی در حاشیه نوشته‌اند: «مراد یکی از فرزندان امام حسین باشد که به علی اکبر (متوفی ۶۱ هـ) و علی اصغر زین العابدین (۹۴/۳۸ هـ) شهرت دارند و مؤخرالذکر امام چهارم امامیه است» (ص ۱۴۳).

اولاً مؤلف خطا کرده است که علی بن حسین را از «تبع تابعین» شمرده است. او از طبقه تابعین است.^{۱۷} ثانیاً تردید محشی درباره تعیین علی بن حسین بی‌جاست. مقصود از علی بن حسین مسلماً امام سجاد زین العابدین است، که بقولی علی اصغر هموست. و اوست که در کتب حدیث از او روایت می‌کنند نه برادرش علی اکبر که بجوانی بکربلا شهید شد. و اما «تعلیقات و فهرس» که آقای حبیبی در پی متن کتاب افزوده‌اند، سه بخش است: یکی «برخی از خصایص دستوری و لغوی» دو دیگر «جدول مقایسوی فرق» و سدیگر فهرست اعلام.

فصل نخست که شرح پاره‌یی از خصایص دستوری و لغوی است فایده‌ی اندک در بر دارد، از آنکه به برخی مطالب اشارت رفته است نه همه آنها و نه به مسائلی مهمتر. و در برخی از آنها نیز که ذکر اقتاده است سخن است:

در ص ۲۲۸ مثالها و نمونه‌هایی ذکر شده است برای «صورت‌های خاص افعال ماوراء النهری که تاکنون هم آثار آن در محاورات عامه آنجا باقی است و لطافت خاصی دارد و گاهی در اشعار مابعد هم بجا مانده است». و آن مثالها اینهاست: «بگداختندی، شدستی، چنانستی، گشتستی، آنستی، شدمی، کردستی، بکاستی، برنیامدی، بشدی، برآمدندی، نشستندی، می‌کنندی».

۱۶. ابن خلکان ۱: ۴۷. شدرات الذهب ۲: ۹۸. الوافی بالوفیات ۲: ۱۷۳ و ۱۷۸. تاریخ‌گزیده: ۶۲۷.

معجم المصنفین ۲: ۳۱۰.

۱۷. طبقات ابن سعد ۵: ۱۵۶. ابن خلکان ۲: ۴۲۹. الائمة الاثنا عشر لابن طولون: ۷۵.

معلوم نیست مراد آقای حبیبی از «فعل ماوراءالنهری» چه سان فعلی است؟ آیا آن گونه از افعال است که برخی «فعل نیشابوری» خوانده‌اند یا هر ماضی «سی» داری؟ و بهر دو وجه این افعال با آن «لطافت خاص»!! نه اختصاص به آن سوی رود دارد و نه به این سوی رود، در دیگر جاها نیز برواج می‌گفته‌اند و می‌نوشته‌اند.

در ص ۲۳۰ نیز برای این گونه افعال ماوراءالنهری مثال آورده‌اند: «و رسول گفت علیه الصلوة والسلام: روز قیامت بنده در نامه خود نگرد حج بیند و غزا بیند و صدقه و زکوة بیند که نکرده باشد در دنیا. گوید: بار خدایا این نامه من نیست. ندا آید که راست گفתי این طاعتها نکرده‌ای ولیکن می‌گفتی و می‌اندیشیدی که اگر مال بودی حج کردی و غزا کردی و صدقه دادی»: و در توضیح نوشته‌اند: «که در اینجا صیغ استمراری غایب را برای مخاطب آورده و اکنون می‌کردی گوئیم».

اولاً این «صیغ» استمراری نیست، یایی که در دنبال فعلها آمده است یاء شرط است نه استمرار و تداوم. ثانیاً «غایب» نیست که «برای مخاطب» آورده شده باشد. «کردی» و «دادی» در جمله فوق جواب شرط‌اند و خود صیغه خطابند و «سی» در دنبال آنها «سی» ضمیر است و اگر هم جز این قایل شویم باید بگوییم «سی» استمرار است و «کردی» و «دادی» صیغه متکلم‌اند یعنی «حج کردمی و غزا کردمی و صدقه دادمی»^{۱۸} و این حدس را تأیید می‌کند نسخه بدل کتاب که در آنجا «حج و غزو کردمی و صدقه دادمی» (ص ۷۴ ح ۶) آمده است.

در ص ۲۳۰ زیر عنوان «الحاق یای حالت به صفات» نوشته‌اند: از صفات فارسی و عربی به الحاق «ی» اسم حالت ساختن که در متون قدیم بسیار رایج بود مانند بیسی، ناروایی، داوری، سلطانی، صعبی، هولی، خلیفتی، دستوری، لواطی، راهمنونی، گردی». اولاً ساختن حاصل مصدر (یا بقول آقای حبیبی اسم حالت؟!) از صفت نه چیزی است شگفت و نه شاذ و نادر. واژه‌هایی چون «توانگری»، «گردی»، «صعبی» و «راهمنونی» در قدیم بفرآوانی بکار می‌رفته است و امروز هم از اصحاب قلم تا مردم کوی و برزن آنها را می‌گویند و می‌شنوند و می‌نویسند و می‌خوانند بی‌هیچ شگفتی و اعجابی و ظاهراً آنچه آقای پوهاند حبیبی شنیده‌اند که از خصایص نثرهای کهن است،

۱۸. برای توضیح درباره این گونه از فعلها رجوع کنید به مقاله سودمند دوست فاضل و گرامی علی روافی بعنوان «ساختمانی از فعل ماضی» مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، تهران سال ۱۶ (فروردین ۱۳۴۸) شماره ۴ ص ۳۸۳-۳۸۵.

الحاق یاء حاصل مصدر است به صفات عربی و استعمال آن بجای مصدر (یا حاصل مصدر) عربی چون خلیفتی (= خلافت)، مؤمنی (= ایمان)، سلطانی (= سلطنت و رسولی (= رسالت) و متأسفانه ایشان این هر دو مقوله را بهم در آمیخته‌اند.

ثانیاً در چند مثال از آنچه به نمونه آورده‌اند حرف است گفته‌اند «الحاق یای حالت به صفات»، و «دستوری» و «داوری» را مثال آورده‌اند. «دستور» و «داور» هیچکدام صفت نیستند که با الحاق «ی» بدانها اسم حالت ساخته شود.

از ص ۲۳۲ تا ۲۳۶ فهرست لغات و تعابیر و ترکیبات است، به ترتیب «ردیف الفبا» این واژه‌ها^{۱۹} (و نیز نامهای فهرست اعلام) به صفحات نسخه خطی اساس طبع کتاب ارجاع داده شده است (که درین کتاب میان قلاب نهاده شده است) نه صفحات کتاب چاپی در دست خواننده این شیوه که متأسفانه در چند اثر دیگر آقای حبیبی نیز مشهود است خلاف روش فهرست‌نگاری است و دور از علت غایی آن که زود یافتن است و صرفه‌جویی در وقت گذشته ازین در ترتیب و تنظیم این واژه‌ها نیز روشی علمی بکار نرفته است، فعلها بصورتی مغشوش و غیر منطقی فهرست شده است: بنسوزد در حرف «ب» آمده است و «حدیث می‌کندی» بصورت می‌کندی (حدیث) «در حرف میم!!!» و «برپای کردند» در زیر «پای» در حرف پ و کذلک اسمها و صفتها و غیره و غیره.



بازگردیم بر سر متن کتاب و کار تصحیح آن اساس طبع دو نسخه بوده است. این دو نسخه هر دو جدیداند. نسخه کهن تر مکتوب بتاریخ ۱۲ محرم ۱۱۵۶ است و جدیدتر بتاریخ ۱۵ صفر ۱۲۴۷ نخستین نسخه اصل قرار داده شده است و دومین نسخه بدل.

در املاء کلمات رسم خط جدید گزیده شده است، جز چند جای، در سجاوندی (نشانه‌گذاری) دقت کافی نشده است، نقطه‌ها و نشانه‌ها گاه بی‌ضرورت افزوده شده است و گاه در غیر محل خود. مقابله و تصحیح نسبتاً خوب و دقیق انجام شده است ولی در چند موضع سهو و خطایی رفته است.

ص ۱۷ س ۵: «که بی‌راهان و مبتدعان و هواداران بسمرقند و بخارا و ماوراءالنهر

۱۹. و اما واژه «لواطی» بمعنی لواط که درین کتاب یک بار بکار رفته است (ص ۱۶۰) باید بصیغه میالغه باشد یعنی تشدید واو تا با قول آقای حبیبی نیز راست آید. و فرض اینکه واو مخفف باشد و یاء بمصدر الحاق شده باشد (مانند سلامتی) اندکی بعید است. از منتهای دیگر فارسی در بحرالفوائد چنین استعمالی دیده شد. بدانکه لواطی از کبائر است: (ص ۱۴۸).

بسیار شدند». واژه «شدند» در نسخه اصل «شدن» بوده است مصحح محترم آنرا به «شدند» تبدیل کرده‌اند و «شدن» را بحاشیه برده‌اند و بدنبال آن نوشته‌اند: «که سهو کاتب است».

ولی سهو کاتب نیست، که سهو مصحح است. این گونه رسم خط در قدیم رایج بوده است. و این همانندی صورت مکتوب است با ملفوظ: چنانکه امروز «شدند» و «کردند» را «شدن» و «کردن» تلفظ می‌کنیم، در قدیم نیز چنین بوده است. و برخی کاتبان این واژه‌ها را بهمان گونه نوشته‌اند که می‌خوانده‌اند. در خود این کتاب (در نسخه ب) در سه جای به این گونه استعمال برمی‌خوریم:

«این سخن را به امیر خراسان رسانیدن» (ص ۱۸ ح ۴).

«و بنزدیک امیر خراسان آوردن و عرضه کردند» (ص ۱۹ ح ۳).

«مومنان آن کسانند که بگرویدن در ایمان بخدای تعالی و رسول» (ص ۲۸ ح ۳).

(برای شرح بیشتر نک. شفیع‌ی کدکنی، راهنمای کتاب ۹: ۲۹۶-۲۹۷ و ایضاً جنگنامه

حضرت سید جلال‌الدین اشرف مصحح محمد روشن: ص ۱۵ مقدمه).

ص ۱۸ س ۱: «اکنون هواهای مختلف پیدا شد و ما را جای ترس است این سخن

بامیر خراسان رسانیدند».

در نسخه اصل چنین بوده است: «و ما را جایزتر است». و مصحح نسخه ب را

برگزیده است ولی صورت انتخابی مرجوح است و نسخه اصل اولی است و با معنی

راستتر می‌آید. و جمله باید چنین باشد:

«... و ما را جایزتر است این سخن بامیر خراسان رسانیدن» چه «رسانیدن» در

نسخه ب «رسانیدن» است.

● ص ۱۹ س ۴: «بفرمود که این کتاب را بیارسی گردانید». در نسخه اصل «گردنید»

بوده است که مصحح محترم آنرا با علامت استفهام بحاشیه برده‌اند. این گونه استعمال یعنی

تبدیل مصوت *ā* به *a* خصوصیتی بوده است هجری و در بعضی از متنهاى کهن بان

برمی‌خوریم.

● ص ۲۶ س ۳: «از عرش برتر مکان نیست و از آنجا تا به تری مرحق را مکان

نیست».

واژه «تری» را با تاء مثناة ضبط کرده‌اند و در حاشیه نوشته‌اند «مراد از تری زیرزمین

است» و در واژه نامه آخر کتاب نیز آنرا در حرف «ت» آورده‌اند ولی صحیح «تری»

است به ثاء مثلث که بمعنی زمین است و خاک نمناک.

● ص ۵۵ س ۱۴: «ابوذر غفاری رض گفت که ای گور میدانی که در تو که می‌سفراند فاطمه زهرا است دختر محمد رسول‌الله».

مصحح محترم در حاشیه نوشته‌اند: «کذا در اصل. اکنون سپارند نویسند» ولی «سفاردن» نیز صحیح است.

● ص ۶۹ س ۱۳: «پس فرمان آمد یا حبیب من هر که از امتان تو مرا به یگانگی گواهی داده‌اند و به رسالت تو اقرار کرده‌اند همه را بشفاعت تو بخشیدم و آمرزیدم».

نسخه اصل (بنابر آنچه در حاشیه ضبط شده است) چنین بوده است:

«... هر که از امتان تو یگانگی مرا گواهی داده‌اند:» این وجه هم بهتر است و هم کهنتر ولی مصحح با علامت استفهام آنرا بحاشیه برده‌اند و متن را از نسخه ب‌گزیده‌اند.

● ص ۷۰ س ۱: «کعب الاحبار را پرسیدم چرا بوقت رسول‌الله (ص) مسلمان نشدی» در نسخه اصل «بوقتی» بوده است که مصحح محترم آنرا غلط پنداشته‌اند و بحاشیه برده‌اند با علامت پرسش.

این «ی» صورت مکتوب یایی است مجهول که در میانه مضاف و مضاف‌الیه می‌آمده است و امروز نیز در برخی لهجه‌های ایرانی (چون اصفهانی) بجای مانده است. در این کتاب جز اینجا در چند جای دیگر نیز بکار رفته است که در همه جا مصحح محترم گونه بدون «ی» را برگزیده‌اند و صورت با «ی» را بحاشیه برده‌اند با علامت استفهام. و از آن موارد است.

«اگر ملحدی حداس را صفتی آمد و شد گوید» (ص ۱۲۵ س ۸).

● حاشیه ۳ ص ۱۶۵ درباره‌ی واژه «تنی» مبهم است و ارجاع آن به منتهی‌الارب ناشناخته است.

بهرگونه کوشش آقای حبیبی دانشمند و مورخ گرامی در احیای این گونه آثار گرانبقدر ستودنی است و اگر در کار ایشان چند سهوی افتاده باشد ارج آنرا نمی‌کاهد، که آدمی هرگز کاری بکمال نتواند کرد و از زلت مصون نتواند بود.

فهرست مسایل کتاب

پیش گفتار

۱۶-۳

- مقدمه : در شرح تالیف و ترجمه سواد اعظم و ضرورت آن
- مسئله ۱ : در ایمان به حقیقت نه به شك
- مسئله ۲ : خلاف تا کردن باجماعت مسلمانان و اهل سنت و جماعت
- مسئله ۳ : نماز از پس هر نیک و بد روا بود
- مسئله ۴ : هیچکس را از اهل قبله کافر نخوانند
- مسئله ۵ : بر جنازه هر خورد و بزرگ نماز کنند
- مسئله ۶ : تقدیر نیکی و بدی از خداست
- مسئله ۷ : اطاعت هر امیر عادل و جائز و سلطان فرض است
- مسئله ۸ : مسح بر موزه در سفر و حضر رواست
- مسئله ۹ : ایمان عطای خدا و فعل از بنده و توفیق از خداست
- مسئله ۱۰ : بنده با همه افعال خویش مخلوق است
- مسئله ۱۱ : قرآن کلام خداست و مخلوق نیست
- مسئله ۱۲ : عذاب کور حق است
- مسئله ۱۳ : سؤال منکر و نکیر حق است
- مسئله ۱۴ : بدعا و صدقه زندگان ، مردگان را منفعت است
- مسئله ۱۵ : شفاعت حق است
- مسئله ۱۶ : معراج حق است
- مسئله ۱۷ : نامه عمل خواندن حق است
- مسئله ۱۸ : شمار روز قیامت حق است
- مسئله ۱۹ : ترازو (میزان) حق است
- مسئله ۲۰ : صراط حق است
- مسئله ۲۱ : بهشت و دوزخ حق است
- مسئله ۲۲ : حق تعالی شمار کند بایندگان بی واسطه و ترجمان
- مسئله ۲۳ : ده تن به بهشت گواهی داده شده و خلافت
- مسئله ۲۴ : صفات خدا ، خشم و رضا
- مسئله ۲۵ : دیدار خدا حق است
- مسئله ۲۶ : مرتبت انبیا برتر از مرتبت اولیاست
- مسئله ۲۷ : کرامات اولیا حق است
- مسئله ۲۸ : عقل انبیا برتر از عقل مؤمنانست و عقل مؤمنان برتر از عقل کافران . پنج روی عقل
- مسئله ۲۹ : خداوند ازلی و ابدیست و صفات او
- مسئله ۳۰ : خدا دانا و تواناست
- ص ۱۷-۲۷
- ص ۲۷
- ص ۳۱
- ص ۳۴
- ص ۳۵
- ص ۳۹
- ص ۳۹
- ص ۴۰
- ص ۴۲
- ص ۴۳
- ص ۴۵
- ص ۴۶
- ص ۵۳
- ص ۵۶
- ص ۶۴
- ص ۶۸
- ص ۷۱
- ص ۷۳
- ص ۷۵
- ص ۷۶
- ص ۷۸
- ص ۸۰
- ص ۸۳
- ص ۸۴
- ص ۹۲
- ص ۹۳
- ص ۹۷
- ص ۹۸
- ص ۱۰۴
- ص ۱۰۶
- ص ۱۰۷

- مسئله ۳۱ : خلق از دنیا بر پنج فرقه بیرون شوند و بحث شفاعت ص ۱۰۹
- مسئله ۳۲ : خدا هر چه خواست کرد و هر چه خواهد کند به فضل و عدل خود ص ۱۱۰
- مسئله ۳۳ : قرآن کلام خداست در مصحفها و بر زبانها ص ۱۱۲
- مسئله ۳۴ : ایمان حقیقت است نه مجاز ص ۱۱۷
- مسئله ۳۵ : نیکبهای کسانرا به خصمان دادن در روز قیامت ص ۱۱۹
- مسئله ۳۶ : توفیق با فضل بر این است نه پیش و نه پس ص ۱۲۰
- مسئله ۳۷ : ایمان اقرار بر زبان و تصدیق بدل است ص ۱۲۱
- مسئله ۳۸ : خدا بهیچ چیز مانند نیست و هیچ چیز بدان نماند ص ۱۲۳
- مسئله ۳۹ : خدا را مکان نیست و بیچون و بیچگونه است ص ۱۲۴
- مسئله ۴۰ : کسب کردن بحال ضرورت فرض است ص ۱۲۶
- مسئله ۴۱ : عمل از ایمان نیست ص ۱۲۷
- مسئله ۴۲ : ایمان یکسانست ص ۱۳۰
- مسئله ۴۳ : مرگ و پس از مرگ زنده شدن حق است ص ۱۳۱
- مسئله ۴۴ : روز قیامت حق است ص ۱۳۲
- مسئله ۴۵ : وتر سه رکعت بیک سلام حق است ص ۱۳۴
- مسئله ۴۶ : حدیث امام حدیث است ص ۱۵۲
- مسئله ۴۷ : بآب اندک ایستاده طهارت روا نباشد ص ۱۵۳
- مسئله ۴۸ : مسح بر موزه حق است ص ۱۵۴
- مسئله ۴۹ : تباهی طهارت به جریان خون و ریم از بدن ص ۱۵۴
- مسئله ۵۰ : ایمان نکاهد و نیفزاید ص ۱۵۵
- مسئله ۵۱ : امر از محبان بجهت محبت بر تنخیزد ص ۱۵۷
- مسئله ۵۲ : ترسیدن از خوف خاتمه حق است ص ۱۵۹
- مسئله ۵۳ : بر رحمت خدا امید داشتن فریضه است ص ۱۶۰
- مسئله ۵۴ : ایمان کمتر یا بیشتر یا گران تر و سبکتر نباشد ص ۱۶۱
- مسئله ۵۵ : تکهداری دین واجب است . تقسیم خلق ص ۱۶۲
- مسئله ۵۶ : نامهای هفتاد و سه فرقه امت با شرح عقاید ایشان ص ۱۶۶
- مسئله ۵۷ : اجتناب از مبتدع و پابندی به سنت ص ۱۹۰
- مسئله ۵۸ : مساوئ و خلال و ناخن باز کردن و ده سنت ابراهیمی با آداب آن ص ۲۰۸
- مسئله ۵۹ : هر که حجامت کند طهارتش تباه نشود و نمازش روا بود ص ۲۱۹
- مسئله ۶۰ : نماز تراویح سنت است ص ۲۲۰
- مسئله ۶۱ : دعا کردن زندگانرا منفعت و مردگانرا راحت است . فضیلت دعا ص ۲۲۲
- خاتمه کتاب : ص ۲۲۴
- فهرستها : ص ۲۲۵

پیش‌گفتار

در سلسلهٔ طبع انتقادی و ترتیب و احیای متون نشر نشدهٔ دری این قدیمترین کتابی است، که به‌کشف و نشر آن موفق شده‌ام. تا جایی که من می‌دانم، این کتاب قبلاً نشر نشده و نخستین بار در جملهٔ چهار و پنج متن کهن سال مکشوف زبان دری جای می‌گیرد، که به‌عصر سامانیان بلخی تعلق دارد، و یکی از نمونه‌های ارزشمند نشر قدیم دری شمرده می‌شود.

این کتاب از حیث موضوع، دینی و مذهبی است و محتویات آن به‌دورهٔ فکری و عقلمانی خاصی که در قرن چهارم هجری در خراسان ایجاد شده بود تعلق دارد. مردم خراسان - چنانچه در تاریخ روشن است - از اواخر قرن اول اسلامی در مقابل فتوح فکری و جنگی عرب از عقاید و افکار کهن خود، به‌صورت مختلف جنبش‌های ملی و فکری و سیاسی و حزبی دفاع می‌کردند و این مقاومت‌ها در سرتاسر خراسان و ماوراءالنهر دوام داشت، که جمعی باشمشیر و سنان و گروهی با سلاح فکر و ادب مآثر قدیم خود را نگهداری

کردندی و تازیان ایشانرا باغی و خارجی و شعوبی شمردی .

این تعصب ملی به اصطلاح تازیان «شعوبیت» نامیده شد، و ما می بینیم که بشار بن برد شاعر نابینای تخارستانی - که بجرم ارتداد در سنه ۱۶۷ هجری کشته شد - کار را درین تعصب شعوبی به جائی رسانیده بود، که علناً بر ضد روح اسلام شعر سرودی و به کردار پیروان کیش زردشت آتش را پرستیدی و گفتی :

الارض مظلمة، والنار مشرقية والنار معبودة، مذکانت النار

در جنبش های ملی ضد سلطه عرب اموی، خراسان تا ماوراءالنهر کانون این حرکات بود، نهضت بومسلم خراسانی (حدود ۱۳۵ هجری) و خروج سنبلاد فیروز اسپهبد زردشتی نسا بوری (حدود ۱۳۷ هجری) و شورش های سپیدجامگان و راوندیان (حدود ۱۴۰ هجری) و براز بنده (حدود ۱۴۱ هجری) و استاد سیس بادغیسی (حدود ۱۵۰ هجری) و هاشم حکیم مقنع مروی (حدود ۱۶۱ هجری) و حصین سیستانی (حدود ۱۷۵ هجری) و حمزه بن اترک سیستانی (حدود ۱۸۰ هجری) و امثال آن مظاهری بودند، که از روح شکست ناپذیر خراسانیان نمایندگی می کردند . و این مردم که از خود طرز تفکر و دین و آیین و فرهنگی کهن سال داشتند، در مقابل حکمرانی و فرآورده های جدید عربی چنین می اندیشیدند :

« نقلست که از اهل هرات ، ابو مسلم ، از بیری پرسید ، که چند ساله بی ؟ گفت : شش ساله ! گفت : چگونه تواند بود ، و تو مرد بیر شده بی ! گفت : ای امیر ! عمر آنست که در ایمنی و فراغت بگذرد ، و ما در عهد تو ، از ظلم و تعدی ایمن شده ایم . و این شش ساله بیش نیست . اوقاتی که در روزگار بنی امیه گذشته ، آنرا از عمر نمی دانیم . »

(روضات الجنات فی اوصاف هرات ۱/ ۱۷۶)

۱- یعنی : زمین تاریک و آتش روشن است و بنا برین تا آتش هست ، درخور

پرستش باشد .

این پیرمرد هراتی، ایمنی و فراغت فکری و فرهنگی را در سلطهٔ خشن امویان تازی ندیده بود، و بنابراین آن ایام را جزو عمر خود نشمرد؛ زیرا روزگاری که در اسارت گذرد، جزو زندگانی نباشد. در حرکات ملی خراسانیان، علاوه بر عنصر جنگی و تکیه به شمشیر، فکر و آثار فرهنگ قدیم ایشان هم دخیل بود، و در پیروان و شمشیر زنان هر جنبش، انعکاسی از عقاید گذشتهٔ مردم این سرزمین نیز دیده می‌شد، مثلاً: یکی از عقائد مردم زردشتی این بود، که در آینده سه پسر از پشت زردشت در کنار دریاچهٔ هامون سیستان ظهور خواهند کرد، و هنگامیکه پسر واپسین بنام سوشیانت بیرون آید، لشکر دروغ اهریمنی یکسره نابود خواهد شد^۱.

گویا انعکاس این عقیدهٔ قدیم بود، که پیروان بومسلم، بعد از مرگ او را مانند موعود مصلح‌کیش زردشتی پنداشتند، و به قول فان فلوتن معتقد به مرگ او نبودند، و انتظار رجعتش را می‌کشیدند، که در بازگشت خود، سراسر زمین را به نور عدل خواهد آراست و بعد از امامت به دخترش فاطمه رسیده است^۲.

باری پیکار فکری و حربی خراسانیان با عرب چنان شدت یافته بود، که شاعری تازی نژاد از احوال این مردم چنین گفت:

قوم دیدینون دینا، ماسمعت به
 عن الرسول ولاجانت به الکتب
 فمن یکن سائلی عن اصل دینهم
 فان دینهم ان ققتل العرب^۳

یعنی: گروهی اند و دینی دارند، که از پیامبر و کتب سماوی نیامده. اگر کسی از من اصل دین ایشانرا بپرسد خواهم گفت: دینی غیر از کشتار

۱- یشتها ۲/۲۸۹ و میتوخرد ۲/۲۳۸ . ۲- سلطهٔ عرب ۶۸ به حوالت

مروج الذهب ۳/۲۲۰ . ۳- الکامل ۵/۱۸۱ .

عرب ندارند .

این مردمی که به مفاخر عجمی خود وحسب و نسب و فرهنگ اصیل کهن سال، سخت نازان و شادمان بودند، بالاخره سلطه فکری و دینی اسلامی را پذیرفتند ، و پیکار خود را تنها در مقابل سیادت عسکری و سیاسی عرب ادامه دادند ، چنانچه به وسیله طاهریان پوشنگی و صفاریان سیستانی و سامانیان بلخی و غزنویان و سلجوقیان و غوریان و دیگر رجال و خاندانهای بومی در ماوراءالنهر و خراسان و سیستان و عراق ، هویت ملی و تشخص و استقلال سیاسی خود را نگهداری کردند .

سلطه فرهنگی عرب که به وسیله دین و زبان تازی پهن می شد ، در مدت سه قرن با خلط عناصر فرهنگ خراسانی نضج و پختگی گرفت . و درین وقت بود که مردم این سرزمین با وجود تفاخر به حسب و نسب عجمی خود، به سلطه فکری اسلام نیز خاضع تر شدند ، و شاعر عربی زبان سفدی خریمی چنین گفت :

وَنَادَيْتُ مِنْ مَرَوْ وَبَلخِ قَوَارِسَا	لَهُمْ حَسَبٌ فِي الْاَكْرَمِينَ حَسِيبُ
اِنَّ اَبِي سَاسَانَ كَسْرِي دِنُ هَرْمِزِ	وَخَاقَانَ لِي لَوْ عَلِمِينَ نَسِيبُ
مَلَكْنَا رِقَابَ النَّاسِ فِي الشَّرِكِ كَلِمِهِمْ	لَنَا تَابِعٌ طَوْعَ الْقِيَادِ جَنِيبُ
فَلَمَّا آتَى الْاِسْلَامُ وَانْشَرَحَتْ لَهُ	صُدُورٌ بِهِ نَحْوُ الْاِنَامِ تَنِيبُ
تَبِعْنَا رَسُولَ اللَّهِ حَتَّى كَانَمَا	سَمَاءٌ عَلَيْنَا بِالرِّجَالِ قَصُوبَا

(نهی الاسلام ۱/۶۶)

در چنین حال که دین اسلام بامبادی نیکو و موافق تقاضای عصر و

۱- از مرو و بلخ شه سوارانی را که دارای شایستگی بودند خواستم . پدران من ساسان و کسری و خاقان اند ، که در ایام شرك هم بر مردمان حکم رانده ایم و پیرو ما بوده اند، اما هنگامی که اسلام آمد و سینه های ما به آن گشاده شد ، پس بیامبر خدا را پیروی کردیم ، و او را مانند ابر رحمت پنداشتیم .

باروحیه دیموکراتیك خود بدین سرزمین رسید ، و آیینی بود ، که نسبت به کیش های فرسوده و کهنه و مسخ شده سابق برتری داشت ، مردم آنرا با وسعت صدر پذیرفتند ، و برای ترتیب امور زندگانی مساعدترش یافتند ، در حالی که سلطه حربی و سیاسی تازیان را رد می کردند و می گفتند :

فَعُودُوا إِلَى أَرْضِكُمْ بِالْحِجَازِ لِأَكْلِ الْقَبَابِ وَرَعِي الْقَنَمِ

چنانچه در دوره های سیر عقلی ملل مشاهده است ، دین همواره در مرحله نخستین ، از راه عقیدت و ایمان پیش می رود ، که عقلیت را دران بیشتر دخلی نباشد .

درین دوره احکام و روایات دینی ، با قلبهای پر ارادت و ایمان پذیرفته می شوند ، و در پناه همین عقیدت است ، که هر دین در مراحل نخستین خویش پیش رفته است ، و عقیدتمندان فداکار با ایمان آنرا تبلیغ کرده اند . تا که بعد از مدتی دوره شکوک و عقلیت بران آمده و فرقه ها و آراء و افکار دیگری از مجاری عقلی دران رخنه افکنده ، و موجب تولید علوم می مانند علم کلام گردیده است .

این کتاب را که شما می خوانید ، محصول چنین دوره عقلی است ، که مردم خراسان ، هنوز در مرحله ایمان و عقیدت بوده و دوره تعقل و تفلسف کلاماً آغاز نشده بود .

نویسنده تازی کتاب ، اصلاً امامی است سمرقندی ، که تنها می خواهد بر روایات دینی و مذهبی فرقه حنفیه اتکاء کند و مردم را از راه عقیدت و ایمان به آن مبادی تلقین نماید .

۱- این بیت از قصیده متوکلی شاعر عربی زبان دربار صفاریان است ، که از طرف یعقوب لیث صفاری خطاب به المعتمد خلیفه عباسی بغداد گوید : ای تازیان شما به سرزمین خود ، حجاز برگردید ، برای سوسمار خوردن و چرانیدن گوسپندان .

بنابراین بر روایت، بسیار استواری دارد تا درایت. و اکثر محتویات کتاب اکنون عملاً از بین رفته و موزد تطابق در زندگانی امروزی نیست، و عقلیت پیشرو و مترقی امروزی چنین چیزها را برای زندگانی مادی مفید نمی‌داند.

اما اهمیت این کتاب به دو چیز است

نخست: ارزش ادبی آن است، که یکی از کهن‌ترین نثرهای دری است. و اگر از آن عصر بیشتر از هزار سال، سطری هم به دست آید مغتنم و نگهداشتمنی است، تاچه رسد به کتابی که چند صد برگ دارد، و نماینده سبک کهن ترجمه و نثر نویسی زبان باشد. من در فصلی علی‌حده بر خصایص کهن نثر و کلمات و لغات و اصطلاحات و طرزهای باستانی تعبیر این کتاب بحث خواهم کرد، که در موارد سبک شناسی و دستور زبان و فرهنگ نویسی و ضبط تعابیر قدیم سودمند است.

دو دیگر: ارزش فکری و تاریخی کتاب است، که محققان و پژوهندگان را به کار آید، و کسانی که تاریخ فکر و عقائد و اوضاع عقلی و روحی را درین سرزمین کنجکوی و پژوهش کنند، می‌توانند از آن سود برند، که مردم آن عصر و پیروان مذهب حنفی، در مسایل عقیده و ایمان و روایات اسلامی چگونه اندیشه داشتند، و مجاری فکری از کدام منابع سرچشمه می‌گرفت. و فرق مختلفه چگونه می‌اندیشیدند، و به چه نام شناخته شده بودند؟

در مبنای پیدایش عقاید و فرق اسلامی عوامل فراوان سیاسی، اقتصادی، فکری، دینی و تاریخی مؤثراند، و یک نفر محقق می‌تواند، آن را از روی آثاری که در عصرهای مختلف نوشته شده، تحقیق نماید. و درین مورد کتاب حاضر یکی از منابع قدیم شمرده می‌شود.

در حقیقت طبع انتقادی و نشریك كتاب كهن زبان دری که تا کنون پیدا نشده و از سلسله کتب منشور کهن سال زبان ما شمرده می شود به ذات خود کاری است که باید می شد، و من اتفاقاً يك نسخه آنرا از قندهار به دست آوردم، که نخستین بار آنرا در مقالتي در مجله وزین یقما در سنه ۱۳۴۲ شمسی معرفی کردم. و مورد توجه دانشمندان واقع گشت.

بعد از آن حیف دانستم، که چنین کتابی طبع و نشر نشود، و به دسترس ارباب ذوق و دانش گذاشته نشود.

بنابراین نخستین بار، متن آنرا از روی همان نسخه واحده که در دست بود، ترتیب و تصحیح و تحشیه کردم. ولی بعد از دو سال نسخه دیگری را از آن کتاب در کتب خطی موزه کابل - که به کتابخانه نسخ خطی انتقال می یافت، و دانشمند گرامی فکری سلجوقی فهرست آنرا در مدت کمی ترتیب می داد - دریافتیم.

این نسخه دوم اگر چه مفلوط و مغشوش و بد خط بود، ولی لازم دیدم شد، که آنرا سراپا با متن تهیه کرده از نسخه اول مقابله کنم. و اختلافات کلمات و الفاظ و جمل آن را - در جایی که مفید بود - در حواشی بیاورم. به این ترتیب کتاب ما کاملتر گشت، و بسا از مشکلات لفظی و معنوی که در ترتیب نسخه اول بود، روشن گردید، که در حواشی کتاب به آن اشارت کرده ام.

در اواسط سال ۱۳۴۷ شمسی برای طبع این کتاب با دانشمند گرامی معظم دکتور پرویز فاضل خاخری دبیر کل و مدیر عامل بنیاد فرهنگ ایران مکاتبه شد. و جناب ایشان، طبع و نشر آن را در نشرات مؤسسه محترم خویش وعده دادند.

در حقیقت بنیاد فرهنگ ایران ، باطبع و نشر کتب گرانبهای زبان
 دری - از متون قدیم و دیگر آثار مفید - خدمت فراموش نشدنی را به
 دنیای دانش و فرهنگ انجام داده است، که همواره موجب سپاس و خشنودی
 دانشمندان و مردم سهیم درین ذخیره عظیم و مشترک فرهنگی آسیا خواهد بود.
 امیدوارم این ارمغان ناچیز من ، بدین مواریث فرهنگی ، مورد
 قبول دانشمندان و پرورندگان این فرهنگ بزرگ گردد .

کابل . جمال مینه . شب اول قوس ۱۳۴۷

عبدالحی حبیبی

نسخه‌های کتاب

نسخه‌ای که من آنرا اصل کار خود قرار داده‌ام، و در حواشی هم به نشان (اصل) به آن اشاره شده، ۱۶۴ صفحه متوسط به خط نسخ خوانا دارد، که هر صفحه آن دارای ۱۵ تا ۱۸ سطر است، که خصائص آنرا در مقاله‌ای که در سنه ۱۳۴۲ در مجلهٔ یغما چاپ شد نوشته‌ام :

يك كتاب گم شده قديم فتر فارسی

ترجمه فارسی السواد الاعظم

و رفع اشتباهات وارده در بارهٔ این کتاب

کتاب السواد الاعظم از قدیمترین تألیفات ائمهٔ مذهب حنفی است، که آنرا یکی از پیشروان و علمای این مذهب، ابوالقاسم اسحاق بن محمد بن اسماعیل، مشهور به حکیم سمرقندی در حدود ۲۹۰ هجری به زبان عربی در شرح شست و دو مسئلهٔ کلامی،

۱- حاجی خلیفه شست و دو مسئله گفته در حالی که نسخهٔ مکشوفهٔ فارسی آن حاوی شست و یک مسئله است. حاجی خلیفه گوید: السواد الاعظم: فی الکلام مؤلف الطیف مختصر مبنی علی اثنتین وستین مسئله لابی القاسم اسحاق بن محمد القاضی الحنفی المتوفی ۳۴۲ هجری (کشف ۳۷/۲).

به‌امر اسماعیل بن احمد سامانی (۲۷۹ - ۲۹۵ هـ) در بخارا نوشت .
این امام حکیم سمرقندی قاضی سمرقند بود ، و از اصحاب و پیروان امام و متکلم
معروف ابو منصور ماتریدی است ، که در عاشوراء محرم ۳۴۲ هجری از جهان رفت ، و در
کورستان معروف چاگردیزه سمرقندی مدفون است^۱ .

کتاب السواد الاعظم را مؤلفان کشف‌الظنون و اسماء المؤلفین می‌شناسند^۲ و بقول
ادوارد فاندیک در کتاب اکتفاء القنوع^۳ ، متن عربی سواد در بولاق قاهره در سنه
۱۲۵۳ قمری طبع شده است^۴ .

این کتاب داستانی شگفت‌دارد بدین معنی که : اولاً به زبان نازی به‌امر اسماعیل
سامانی نوشته شد ، و بعد از تقریباً هشتادسال ، آنرا به‌امر امیر خراسان نوح بن منصور
به فارسی ترجمه کرده‌اند ، ولی نام مترجم آن معلوم نیست ، و چون عصر امارت نوح
ثانی از ۳۶۶ تا ۳۸۷ هجری دوام داشت ، بنابراین ترجمه فارسی السواد الاعظم را در
حدود ۳۷۰ هجری تخمین می‌کنیم .

در سنه ۷۹۵ قمری خواجه محمد یارسابن محمد حافظی بخاری (متوفی ۸۲۲ هـ
در مدینه) که از اصحاب خواجه بهاء‌الدین نقشبند و جانشین او بود ، این ترجمه
فارسی السواد الاعظم را به زبان متعارف روزگار در آورده ، و بران يك مقدمه و
يك خاتمه را افزود . وی گوید که : مطالب متن کتاب انتخابی است از اصل ، و
تمامی کتاب نیست .

ازین نسخه مرتبه خواجه محمد یارسابن اکنون دو نسخه مکشوفست :
یکی : به خط خود خواجه محمد یارسابن ، تحریر ۷۹۵ هجری در ۸۳ صفحه ۱۱ سطری ،
بر کاغذ نخودی رنگ بخارائی به قطع ۱۲۰ × ۱۷۰ سانتی‌متر ، دارای يك مقدمه
از انشاء خود محمد یارسابن ، که این نسخه در هرات پیش‌دانشمند فکری سلجوقی
بوده و در سنه ۱۳۳۰ شمسی به تهران برده شد و در جراید و مقالات معرفی شد .

۱- الانساب سمعانی ۱۷۲ و قندیه ۹/۳ . ۲- کشف ۳۷/۲ و اسماء
۱۹۹/۱ . ۳- صفحه ۱۶۶ طبع قاهره ۱۳۱۳ قمری . ۴- ادوارد فاندیک
امریکائی گوید : ابوالقاسم اسحق محمدالحکیم السمرقندی الماتریدی العقیده المتوفی
۳۴۲ هجری له کتاب السواد الاعظم ، طبع فی بولاق ۱۲۵۳ هجری وهو شتمل علی
اسئلة واجوبه فی اصول‌الدین (ص ۱۶۶) .

ددیگر : نسخه خطی کتب خانه انقره در ترکیه که رونوشت نسخه اول است ، و در سنه ۱۰۱۷ هجری به خط یوسف ضیاءالدین کاتب دیوان سلطانی در بغداد به همدستی مولانا ناصرالدین عمرالمقرئ الموصلی کتابت شده^۱ .

در باره معرفی نسخه اول هرات ، که به خط خود خواجه محمد پارساست ، یکی از دانشمندان تهران ، مرحوم دکتر مهدی بیانی ، اولاً در ارمغان لاهور ، و بعدازآن در مجله دانشکده ادبیات تهران در سال ۱۳۳۸ شمسی مقالاتی را نوشت و در آن مدعی شد که گویا نمونه قدیمترین نثر فارسی موجود را درین نسخه یافته اند . وی با تأسف می نویسد که : نام کتاب و امیر سامانی که به امر وی ترجمه شده معلوم نیست ، و خود حکیم سمرقندی متن عربی را به فارسی در آورده ، ولی اصل ترجمه فارسی ازین رفته و مطالب آن در کتاب خواجه پارسا ، نقل و انتخاب شده است .

این مقالات دانشمند مرحوم مهدی بیانی ، در تاریخ ادبیات فارسی ، نظری را بوجود آورد ، که گویا همین کتاب ، نمونه قدیمترین نثر فارسی کنونیست ، و حتی از مقدمه شاهنامه منور ابو منصور که در سنه ۳۴۶ هجری نوشته شده نیز کهن تر است ، و همین مطالب را در کتاب برگزیده نثر پارسی دکتر محمد معین (ص ۲/۳ جلد اول) و تاریخ ادبیات از دکتر صفا (ج ۱ ص ۶۱۷) و دیگر مقالات و کتابهای متأخر به استناد بیان مرحوم دکتر بیانی نوشته و آنرا قدر مسلم پنداشته اند .

اما باید یاد شدن متن اصلی ترجمه السواد الاعظم که اینک نسخه خطی آن پیش منست ، اکثر آن مطالب و نتایج مأخوذه ازین می رود ، و طوری که از مقدمه کتاب فارسی ظاهر است ، نام اصلی کتاب عربی السواد الاعظم بوده و مترجم فارسی آن هم خود حکیم سمرقندی نیست ، بلکه شخصی نامعلوم آنرا در حدود هشتاد سال بعد از تألیف اصل کتاب ، در عصر نوح دوم سامانی به فارسی در آورده است .

نسخه خطی ترجمه فارسی السواد الاعظم

به قطع متوسط $\frac{۲۰}{۳} \times \frac{۱۰}{۳}$ سانتی متر ، بر کاغذ نخودی رنگ ، به خط نسخ متأخر در ۱۶۴ صفحه به تاریخ ۱۲ شهر محرم حسن و حسین ۱۱۵۶ هجری به قلم مثل بن بکر خان بن عمر بن تاووز بن عالی بن ملک . . . نوشته شده ، و چون این نسخه آسیب فراوان دیده و حواشی بر گهای آن از بین رفته بود ، آنرا با دقت از بالا و پائین

۱- مجله دانشکده ادبیات تهران ۱۳۳۸ ش . شماره ۳/۳ سال ششم ، و ارمغان طبع لاهور . . .

وصله نموده‌اند. ولی خوشبختانه متن کتاب آسیب زیاد ندیده و برحواشی آن نوشته‌هایی غیر از خط متن موجود است، که گویا اشخاصی باسواد آنرا خوانده و با نسخه دیگر مقابله و تکمیل کرده‌اند. ومهرهای متعدد و مختلفی هم بر صفحات متعدد دارد، که حاکی از وجود این کتاب در دست مالکان متعدد بوده است.

از صفحه ۱ تا ۱۱۱ مشتمل است بر مقدمات ابتدائی و شرح تألیف و ترجمه و ضرورت و اهمیت کتاب، که مترجم فارسی بر اصل متن عربی حکیم سمرقندی افزوده است. در صفحه ۱۱ گوید: «اکنون آمدیم از اجمال به تفصیل» و بعد ازین به خط سرخ (مسئله اول) نوشته شده، و تا آخر کتاب (۶۱) مسئله کلامی و فقهی مذهب حنفی و فرقه ماتریدی را دربر دارد، و خط آن روشن و خواناست، و در برخی موارد غلطی‌های املاوی هم دارد، و از نام نویسنده مثل وجد او تاوز پیدا است، که این شخص پشتون بوده و زبان فارسی را چنانکه باید و شاید نمی‌فهمیده است، و بر پشت صفحه اول شش سطر عبارات پشتوم نوشته شده، که به خط اصل متن نمی‌ماند. عدد سطور کتاب در صفحات مختلف است، برخی از صفحات ۱۳ سطری و اعظم آن ۱۸ سطری است.

در خصایص املا به کتب بعد از سنه ۱۰۰۰ هجری مانند است، بدین معنی که چ و پ به سه نقطه در آن عموماً دیده می‌شود، ولی حرف (گک) فارسی مانند (ك) عربیست، اما گاهی آثار املائی قدیم هم در آن باقی مانده، مثلاً چندان بجای چندان (ص ۴۳) بدانك بجای بدانکه (ص ۱) نخسبند بجای نخسپند (ص ۱۴۹).

این نسخه وقایه چرمی نقره کوب کار خراسان دارد، و معلوم است که محصول این سرزمین است، و نویسنده آن هم شخصی پشتو زبان بوده است.

درجه و اهمیت کتاب در تاریخ ادب

چون ترجمه این کتاب از تازی به فارسی به امر امیر نوح دوم سامانی در حدود ۳۷۰ هجری بوده، بنا بر آن طوری که دانشمندان ایرانی تصور کرده‌اند، نثر اقدم زبان دری و پیش از مقدمه منشور ابومنصوری نیست بلکه در درجه دوم، معاصر و مقارن با ترجمه تفسیر و تاریخ طبری شمرده می‌شود. اما اهمیت آن ازین وجه است، که اکنون ما يك متن مکمل و تمام و اصیل کتابی را در دست داریم، که فراهم شده

۱- افغانان پشتو زبان، ماه مجرم را حسن و حسین گویند، و همین اصطلاح را کاتب نسخه در آخر کتاب با ماه مجرم در تاریخ نوشین نسخه نوشته است.

و محصول همان عصر سامانیست ، و در جمله کتب آن عصر و مربوط بدوره قدیم نثر دری ، کتاب دیگری نیز بدست آمده است .

این کتاب بلاشبته در تراجم کتب دینی و کلامی اسلامی در زبان فارسی نخستین کتاب مکشوف کنونیست و مطالب مهمی را در باره اوضاع علمی و ادبی و عقیدری هزارسال قبل ازان بر آورده می توانیم مخصوصاً هنگامیکه در مسئله (۵۶) از صفحه (۱۲۳ تا ۱۳۲ نسخه خطی) نامهای فرق و اهواء و عقائد ایشان را به تفصیل بیان کند ، که همین شرح را در عبارات متین و کهن فارسی عصر سامانی ، قدیمترین اثری درین باره گفته می توانیم .

در آغاز نسخه بر صفحه اول به خط قرمز نوشته اند : « این کتاب سواد الاعظم است . » بعد ازین چنین آغاز می شود : « بسم الله الرحمن الرحيم . رب يسر ولا تمسر وتمم بالخیر ، توکلت علی الله الحی الذی لا یموت ابداً . اما بدأناک سبب تصنیف این کتاب آن بود ، ... الخ » ازین مقدمه روشن می آید : که حکیم سمرقندی نام متن عربی کتاب را از حدیث معروف علیکم بالسواد الاعظم گرفته و نسخه مطبوع بولاق هم بدین نام است ، و حاجی خلیفه نیز در کشف الظنون همین نام را آورده (ج ۲ ص ۳۷) و اسماعیل پاشا در اسماء المؤلفین (۱ - ۱۹۹) همین مقصد را تأیید کند .

اما حاجی خلیفه از يك اثر حکیم سمرقندی به زبان فارسی به نام (عقیده الامام ابی القاسم بن اسحق الحکیم السمرقندی) ذکری دارد و عبارات آغاز کتاب را نقل کند : (اوله الحمد لله الکبیر المتعال الخ) بنا بران باید گفت که این کتاب را دیده بود ، و چون نسخه موجوده مانحن فیها بدین طور آغاز نمی شود ، و نام کتاب در اول و آخر بصراحت نوشته شده ، بنا بران کتاب عقیده را همین سواد الاعظم گفته نمیتوانیم ، زیرا چنانکه گذشت حاجی خلیفه این کتاب را علیحده نام برده است . باوجودیکه تاکنون ازان نام مترجم فارسی سواد الاعظم خبری نداریم ، ولی سبب انشاء و سیاق و سباق نثر آن دلالت واضح دارد ، که این نثر یقیناً مربوط به قدیمترین دوره ادبیات دری یعنی عصر سامانی است ، و چون از عربی ترجمه شده ، لابد اثر ترجمه تازی هم در وجنات آن آشکار است .

اما نسخه دوم که به علامت ب در حواشی ذکر شده ، بسیار بدخط و سقیم و مغلوط است که بدون مدد نسخه اصل ، خواندن و فهمیدن آن هم مشکل است . خط این

نسخه نستعلیق خام مغالوط باشکسته است که بر کاغذ کشمیری متأخر به تاریخ ۱۵ صفر ۱۲۴۷ هجری قمری در هرات نوشته شده و نام کاتب آن مذکور نیست و معلوم است شخص جاهل کم سواد بدخطی بوده ، و کتاب را سراپا مسخ کرده است .

عدد صفحات آن (۱۸۴) به قطع (۲۱ X ۱۵) سانتی متر است ، که چند رساله دیگری را هم در بیان احکام دینی ضمیمه دارد ، و در انجام رساله اخیر کاتب نام خود را چنین نوشته : « اسکندر ولد ملاعظیم در دارسلطنه هرات در پادشاهی شاه کامران در مربع خاکستر در مسجد خواجه چهارشنبه » .

وازین برمی آید که اسکندر کاتب معاصر بود باشاهزاده کامران بن شاه محمود پسر تیمورشاه بن احمد شاه ابدالی که در حدود ۱۲۴۷ هجری در هرات حکمرانی داشت .

این نسخه ب باوجودی که سخت مغالوط و ممسوخ است ، ولی در بسا موارد برای تکمیل نسخه اصیل از آن سود بردم ، و اختلافات آنرا در حواشی ضبط کردم ، و اگر مطالب آن را در متن گرفتم ، آن را بین قوسین نوشتم .

از سیاق عبارات این دو نسخه پدید می آید ، که نسخه اصل به متن قدیم نزدیکتر بوده و دستبرد کاتبان در آن کمتر است ، ولی در نسخه ب قدمت انشای دوره سامانی را به رنگ جدید در آورده اند . و بنا برین قابل اعتبار تمام نیست .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رَبِّ يَسْرُوْلاً قَعَرَ وَكَمَّ بِالْخَيْرِ ۱ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ

أَبْدَأَ . ۲

اما بدانکه سبب تصنیف این کتاب آن بود : که بی‌راهان^۳ و مبتدعان و هواداران^۴ بسمرقند و بخارا و ماوراءالنهر بسیار شدند .

پس ائمه و فقها و علماء سمرقند و بخارا و ماوراءالنهر گرد آمدند^۶ و گفتند : آبا و اجداد^۷ تا بودند ، بر طریق سنت و جماعت بوده‌اند . اکنون

-
- ۱- دعای مأثور است یعنی : ای پروردگارا ! (کارمرا) آسان ساز و دشوار مگردان !
 - ۲- از آیات قرآنی اقتباس شده .
 - ۳- بی‌راه : آنکه بر راه حق نرود . و مبتدع آنکه در دین چیزهای نوآورد .
 - ۴- هوا در اینجا به معنی میل نفسی و هوادار کسی است که بر هوا و خواهش نفس رود .
 - ۵- این کلمه در قرآن سوره النجم ۳ هم آمده : ما ينطق عن الهوا ، یعنی از روی هوا سخن نمیگوید . اصل : شدن ؟ که سهو کاتب است . ب : که بی‌راهان و هواداران و مبتدعان بسیار شده‌اند . پس ائمه .
 - ۶- ب : جمع آمدند .
 - ۷- ب : اجداد ما تا بوده‌اند .

هوای^۱ مختلف پیدا شد^۲. و ما را جای ترس است^۳، این سخن را به امیر خراسان رسانیدند^۴.

امیر عادل اسماعیل^۵ بفرمود: مر عبدالله بن ابی جعفر^۶ را و باقی فقها را^۷ که بیان کنید مذهب راست و طریق سنت و جماعت، آنکه پدران ما بران بوده اند^۸.

پس ائمه و او^۹ اشارت کردند به خواجه^{۱۰} ابوالقاسم سمرقندی^{۱۱} و آنرا^{۱۲} گفتند [۱]: پیداکن^{۱۳} ما را راه راست سنت و جماعت آنکه پیغمبر

- ۱- زیر این کلمه نوشته: یعنی طرق. ۲- ب: پیدا و فراوان شده است.
- ۳- اصل: و ما را جای ترس است. ۴- ب: رسانیدن. ۵- اسماعیل بن احمد بن اسد بن سامان خدای پادشاه دوم سامانی متولد ۲۳۴ هـ که از (۲۷۹ تا ۲۹۵ هـ) حکم رانده است. ۶- این شخص شناخته نشد. يك نفر عبدالله بن سلمه بن یزید قاضی و فقیه نشاپوری که امام حنیفیه بود (متوفی ۲۹۸ هـ) در همین عصر به امانت در مذهب و فقه شهرت داشت و اسمعیل بن احمد سامانی او را به قضاء تشاپور برگزیده بود. وی از شیوخ حنفیان حدیث شنیده و در شروط امام عصر بود (الجواهر العضیه ۲۷۶/۱) ممکن است عبدالله مذکور در متن همین دانشمند حنفی باشد. در کتاب الانساب سمعانی ابوجعفر محمد بن سمرقندی از کسانیست که از حکیم سمرقندی روایت کرده اند (ورق ۱۷۲ ب).
- ۷- ب: و فقهاء دیگر را که. ۸- ب: ما بوده اند.
- ۹- ب: پس ائمه بخارا اشارت. ۱۰- ب: بخواجه امام. ۱۱- ابوالقاسم اسحق بن محمد بن اسمعیل بن ابراهیم بن زید مشهور به حکیم سمرقندی از ائمه حنفی و شاگردان ابومنصور ماتریدی است که مدتها قاضی سمرقند بود. در عاشوراء محرم ۳۴۲ هـ درگذشت و در گورستان چاکردیزه سمرقند دفن شد (الجواهر ۱/۱۳۹ الفوائد البیهه ۴۴ - الانساب سمعانی ۱۷۲ - قندیه ۳ - ۹).
- ۱۲- اشاره آن تا آخر کتاب بجای ضمیر (او - وی) آمده است. ولی در نسخه ب هر جا (او) است.
- ۱۳- پیداکن: یعنی روشن بساز و هدایت بده.

علیه السلام بران بود . و بفرمود : تا تصنیف کرد این کتاب را بنامی^۱ . و بنزدیک امیر خراسان^۲ آورد و عرضه کرد همه پسندیدند و گفتند^۳ : راه راست سنت و جماعت اینست .

پس امیر خراسان بفرمود : که^۴ این کتاب را پارسی گردانیده تا چنانکه خاص را بود عام را نیز بود و منفعت کند و مذهب را نیکو بدانند و از هوا و بدعت دور باشند .

و حدیث کرد ما را علی ابن السفدی^۵ رح ، گفت ما را حدیث کرد ابو محمد ابن عبدالله^۶ ابن العباس المروری مشتمل خواجه امام زاهد ابوالقاسم حکیم سمرقندی رح علیه^۸ که گفت :

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الْعَظِيمِ ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَلِكِ الْقَوِيمِ^۹ الرَّحِيمِ ،
الْأَوَّلِ الْقَدِيمِ ، خَالِقِ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ . وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ
الْقَهَّارِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ الْحَكِيمِ الْغَفَّارِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ ذِي الْعِزَّةِ وَالْجَلَالِ .

۱- زیر این کلمه بزودی نوشته شده ، در حالیکه مراد از تازی زبان عربیست .
۲- مراد خراسان وسیع جغرافی قدیم است که از دامغان تا تخارستان و ماوراءالنهر وسعت داشت .
۳- ب : آوردن و عرضه کردند ، امیر خراسان و همه پسندیدند و گفتند .
۴- اصل : ك .
۵- اصل : کردید ؟ ب : گردانید .

۶- ب : علی ابن عمر السفدی ؟ هو شیخ الاسلام علی بن حسین بن محمد سفدی امام فقیه مناظر و محدثی بود که مدتها قاضی و مفتی و رئیس حنفیان در بخارا بود ، و شمس الائمة سرخسی السیر الکبیر را ازو روایت کند و مؤلف التتف در فتاوی و شرح سیر کبیر است . در سنه ۴۶۱ هـ در بخارا از جهان رفت و در فتاوی قاضی خان وسایر فتاوی حنفیه ذکرش مکرر می آید (الجواهر ۱ / ۳۶۱ - الفوائد ۱۲۱)

۷- ب : ابو محمد عبدالله ابن عباس المروری خواجه امام ؟
۸- کذا که مخفف رحمة الله علیه است .
۹- اصل : القديم که مکرر است . بنابراین به القویم تبدیل شد .

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِلْإِسْلَامِ^۱ وَعَلَّمَنَا الْقُرْآنَ وَالْبَيَانَ وَمَنْ عَلَّمَنَا
بَيْنَنَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ [۲].

پس گفت : وصیت کنم شما را و تن خود را بترسیدن از خدای عزوجل
و جهد کردن بگذاریدن^۲ امرها و پرهیز کردن از نهی ها و صبر کردن بر حکم
خدای عزوجل و رضادادن بقضاهاى وی و شکر کردن بر نعمت های وی .
و رواداشتن^۳ مر مرگ را .

و نگر ! تا بر حکم خدای تعالی گرانی نکنى ! و بر خلق آن^۴ کبر
نکنی ! زیرا نکه^۵ باجماع علما و فقهاست که^۶ بندگی را دو خصلت است :
یکی آن کنی که وی پسندد^۷ دیگر^۸ آن پسندی که^۹ آن کند^{۱۰} . و این نیز
چهار خصلت است : یکی آنک سر خویش را چنان داری که^{۱۱} اگر بر خلق
آشکار گردد روا داری !

دو دیگر^{۱۲} آنکه علانیت^{۱۳} خویش را چنان داری که بر سبیل سنت
باشد که^{۱۴} اگر همه امت محمد صلی الله علیه وسلم بتو اقتدا کنند روا داری .
و سیم آنکه با همه مؤمنان و مسلمانان ، صحبت چنان داری و معامله
چنان کنی که^{۱۵} اگر ایشان با تو همان کنند روا داری .

- ۱- اصل و ب : الاسلام . ۲- ب : کذا ردن . ۳- یعنی قبول و جایز
دانستن مرگ . ۴- ب : او . ۵- در تمام کتاب زیرا نکه بجای زیرا که
مکرر آمده است که مخفف زیرا + انکه باشد . ب : همواره زیرا که است .
۶- ب : اجماع علما و حکما و فقهاست که مسلمانان دو . ۷- اصل و ب : و دیگر ،
که صحیح آن مطابق سبک همین عصر دیگر به معنی دوم است . ۸- اصل : ك .
۹- آن اول اشاره ، و دوم ضمیر است بجای او - وی . استعمال (آن) از خصایص این
کتابست . ب : او پسندی که او کند ؟ ۱۰- اصل : ك . ۱۱- اصل و ب :
و دیگر . ۱۲- علانیت : حالت ظاهر . ۱۳- اصل : ك . ۱۴- اصل : ك .

چهارم : حال خویش را چنان داری که ^۱ اگر در [۳] حال، ملك الموت جان از تو جدا کند روا داری ^۲.

پس ای مؤمن ! از خدای تعالی بترس ! و دین خود را نگاه دار ! از آن جهت که ^۳ هوا در میان خلق بسیار شده است . و امانتها برخاسته ^۴ و هر کس بر هواهای ^۵ خویش مشغول گشته .

پس باید که نشست و خاست ^۶ خویش را باهل حق داری ! و خود را از اهل بدعت دور داری ! و طریق اهل سنت و جماعت نگاه داری ، اگر خواهی که برهی !

و بر تو باد که این چهار خصلت نگاه داری :

یکی : زبان را نگاه داری از دروغ و غیبت . و حلق را نگاه داری از حرام و شبه ناک ^۷ . و کردارها که کنی از نماز و روزه و حج و صدقه و عرفه و آنچه بدین مانند نگاه داری ^۸ از ربا و سمعت ^۹ . و مذهب خود ^{۱۰} را نگاه داری از هواداران و بدعت ^{۱۱} . و با هواداران ننشینی ! و با ایشان صحبت نداری ! تا بتوانی از پس ایشان نماز نکنی ، زیرا که ^{۱۲} جای هواداران

۱- اصل : ك . ۲- ب : که اگر ملك الموت اندران حال جان تو از تو

جدا کند . ۳- اصل : ك . ب : از آنچه هواهای مختلف در میان .

۴- اصل و ب : برخاسته . اما برخاستن امانتها عدم حفظ آنست . ۵- ب :

برهوائی خویش . ۶- اصل و ب : خواست . ولی بان نشست املائی خاست مناسب

است . زیرا این کلمه کسی نوشته : یعنی صحبت . ۷- ب : شبهات .

۸- در اصل بالای این کلمه بخط غیر از متن نوشته شده : خود را . ب : و حج و غیر

او نگاه داری . ۹- سمعت : بضمه اول و سکون دوم و فتحه عین شنوایدن عمل

خیر خود را بمردم و ربا (غیاث) . ۱۰- ب : و دین و مذهب خود .

۱۱- ب : از هوا و بدعت . ۱۲- ب : زیرا که .

دوزخ است . و بگفت ایشان فریفته نشوید^۱ . زیرا آنکه حق تعالی اول دین [۴] خواهد ، آنگه اعمال و کردار^۲ .

و بدانکه : دین پاک آن باشد : که نگاه کنی که خدای تعالی چه فرموده است ؟ و رسول صلی الله علیه و سلم چه فرموده است ؟ و خلفای راشدین ، چون ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم بچه سیرت بوده اند ؟ و تابعین و تبع تابعین^۳ بچه سیرت بوده اند ؟ و خلق را بچه فرموده اند ؟ تو همان طریق ایشان نگاه داری^۴ ! و از آن درنگذری ! و از هواها و بداعتها دور باشی ! و اهل خود^۵ را از اهل بدعت باز شناسی !

پس من این کتاب را بیارسی جمع کردم . زیرا که آن خواست امیر خراسان نوح ابن منصور^۶ رح علیه^۷ از پس آنکه علمای کل ماوراءالنهر را جمع کرد ، تا پیدا کرده آید ایشان را راه راست و سیرت رسول صلی الله علیه و سلم و یاران و خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین .

و آن مذهب سنت و جماعت است و مذهب علمایی که اهل سنت و جماعت اند . و آن مذهب امام امامان و سید فقها و کدخدای دین و علم و شاهنشاه [۵] فقه ابوحنیفه نعمان ابن ثابت ابن طاوس^۸ ابن هرمز ابن کسری ملک بغداد^۹

۱- ب : نشوی زیرا که . ۲- ب : خواهد پس اعمال . ۳- تابعین کسانی اند که یکی یا بیشتر اصحاب پیغمبر را دیده باشند و تبع تابعین آنانی اند ، که بملاقات تابعین رسیده باشند . ب : علی رضوان الله علیهم چه فرموده است و بچه سیرت . ۴- ب : میداری . ۵- یعنی اهل مذهب خود را . ۶- نوح بن منصور پادشاه هشتم دودمان سامانی از ۳۶۶ تا ۳۸۷ هـ حکم رانده است . ۷- کذا . و معلومست که کاتبان اضافه کرده اند . ۸- ب : ابن کاوس بن هرمز ملک بغداد . ۹- در سلسله نسب امام ابوحنیفه اختلافست . ابن ندیم در الفهرست : ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی بن ماه نوشته که جدش در کابل و پدرش در نسا زاده ←

که این برین^۱ مذهب بود و همه اصحاب آن ، برین مذهب بودند . و همه اهل سنت و جماعت برین مذهب اند .

زیرا که حق تعالی گفت : **إِنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ**^۲ گفت: راه راست و مستقیم اینست متابع این باشید^۳ و بنگرید: تا شما متابع طریقهای دیگر نباشید!^۴

و رسول صلی الله علیه وسلم گفت : **عَلَيْكُمْ بِالسَّوَادِ الْأَعْظَمِ . كَيْلَ يَأْرَسُولَ اللَّهِ ! مَا السَّوَادُ الْأَعْظَمُ ؟ قَالَ الَّذِي آتَا عَلِيَّهِ وَأَصْحَابِي**^۵ .

فرمود که بر شما باد سواد اعظم . گفتند : یا رسول الله ! سواد اعظم

- ۱- ب : که او بدین مذهب . ۲- قرآن - الانعام ۱۵۳ . یعنی : اینست راه من راست . متابعت کنید او را . و مه متابعت کنید راهها را (ترجمه تفسیر طبری ۴۶۴) . ۳- اصل : باشد . ب : باشید . ۴- اصل : نباشد؟ ب : نباشید . ۵- السواد الاعظم : مراد جمله و اکثر مردمنند که بر طاعت سلطان و راه راست گرد آمده باشند و در حدیث آمده : اذا رايتم الاختلاف فعليكم بالسواد الاعظم (لسان العرب ۴/ ۲۱۱) و این حدیث صحیح را ابن ماجه از انس چنین روایت کرد : ان امتی لن تجتمع علی ضلالة فاذا ... (الجامع الصغير ۱/ ۸۸) .

→ بود . زوطی از کابل به بردگی نیم الله بن ثعلبه درآمد و ثابت در کوفه آزادی یافت . و ابوحنیفه هم در کوفه بسال ۸۰ هـ متولد و بعمر ۷۰ سالگی در سنه ۱۵۰ هـ وفات یافت و در مقابر خیزران بغداد دفن شد . رضی الدین صفانی در العباب و مجدالدین فیروزآبادی در طبقات الحنیفه و نووی در تهذیب او را نعمان بن ثابت بن زوطی بن ماه گفته اند . و صاحب الکافی نعمان بن ثابت بن طاس بن هرمز بن ملک بن شیبان آورده . و نیز از اسمعیل بن حماد بن ابوحنیفه نقل کرده اند : که ثابت بن نعمان بن مرزبان از ابناء فارس و احرار بود و ایشان بالکل بردگی نکرده اند . (مناقب الامام الاعظم از علی قاری هروی ۲/ ۴۵۱ الجواهر) بهر صورت این نسب نامه هم یکی از منابع قدیم است که او را به کسری منسوب می داشته اند .

چیست؟ گفت: سواد اعظم آنست: که امروز من برانم و یاران من برانند، و رسول صلی الله علیه و سلم از بهر آن گفت: که دانست که از پس آن، هوا داران و بدعتها اشکار گردد.

پس آموختن این کتاب فریضه است و روی گردانیدن ازین کتاب شقاوت است. و اندران نگرستن^۱ رحمت است و کار [۶] بستن مغفرت^۲. و خلاف کردن مر این کتاب را بدعت است.

پس باید که این کتاب را بمثل تعویذ سازی، و برگردن خود بندی! و مر فرزندان و اهل^۳ را بیاموزی! زیرا که رستگاری تو و اهل و فرزندان تو، به آموختن این کتاب بود.

و اگر کسی سخن گوید در مذهب، برین کتاب عرض کنید!^۴ اگر راست آید بپذیرید و اگر دروغ آید بگذارید^۵ تا هلاک نشوید! و هر چه بشنوید^۶ بر کتاب خدای برابر کنید!^۷ و بر ملة رسول الله صلی الله علیه و سلم. اگر راست آید بگیریید^۸! و اگر خلاف آید بگذارید^۹! و بر دین خویش لرزان باشید^{۱۰}. تاحق تعالی شما را بر راه راست دارد. بفضل و رحمت خویش. اگر کسی پرسد^{۱۱} که توحید چیست؟ بگو توحید به یگانگی دانستن است مر خدای را.

و اگر پرسند که معرفت چیست؟ بگو شناختن خدایست عزوجل.
اگر پرسند که ایمان چیست؟ بگو اقرار کردن است بخدای عزوجل

- ۱- اصل: کسی این کلمه را بگرفتن؟ ساخته. ولی نگرستن درینجا به معنی مطالعه و دقت است. ۲- ب: مغفرتست. ۳- ب: اهل خود را.
۴- ب: عریضه کند. ۵- یعنی ترك کنید. ب: بگذارد تا هلاک نشود.
۶- ب: بشنود. ۷- ب: کند. ۸- ب: بگیرد. ۹- ب: بگذارد.
۱۰- یعنی بر حفاظت آن جدی باشید. ۱۱- اصل: پرسند.

و بر پیغمبران صلوات الله عليهم . و بفرشتگان و بر کتابهای وی و بروز قیامت باخلاص دل^۱ . و هر که [۷] بزبان اقرار کند و بدل اخلاص ندارد آن^۲ منافق باشد . اگر پرسند که اسلام چیست ؟ بگوی ایمان و اسلام هر دو یکی است . مؤمن مسلمانست و مسلمان مؤمن است .

و اگر پرسند که تو کیستی ؟ بگو بنده خدایتعالی درزندگی و مردگی^۳ . اگر پرسند که خدای تو کیست ؟ بگوی خدای^۴ من آن خدایست که همه خلق را بیافریده و روزی دهنده همه جانورانست . چنان که توانا^۵ بود به آفریدن خلق . همچنین تواناست بروزی ایشان^۶ . و داناست بهمه خلق که آفرید و آفریند و هر چند بنده‌بی که^۷ هر کجا رود و آید . و روزی ضعیف از قیل^۸ ضعفش نقصان نکند . و روزی قوی از قیل قوتش نیفزاید: قوله تعالی: وَ قَدَرَفِيْهَا أَقْوَاتَهَا فِيْ أَرْبَعَةِ آيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِيْنَ^۹ و قسمت کردیم روزی خلق ، پیش از آفرینش جانهای ایشان به چهار هزار سال^{۱۰} .

اگر پرسند : که خدای عزوجل را شناسی ؟ بگوی که خدای عزوجل یکی است ، بیچون و بیچگونه شناسم . و آنرا شریک نیست . و آن [۸] بخلق نماند . و خلق بآن نماند^{۱۱} . و آن از کسی نزاده و کسی ازان نزاد^{۱۲} .

۱- ب : قیامت وزنده گردانیدن بعد از میرانیدن حقست و راست است . باخلاص دل و هر که بزبان ۲- ب : او . ۳- ب : این جمله ندارد . ۴- بالای این بخط نوی نوشته اند: بگوی الله و الله من آن . ۵- اصل : توان ؟ ب : توانا . ۶- ب : همچنین نیز تواناست بروزی دادن خلق . ۷- ب : و هر جنبنده که کجا . ۸- قبل : سبب و جهت . ۹- قرآن - فصلت ۱۰ یعنی : و اندازه کرد اندران روزهای آن ، اندر چهار روز یکسانست خواهند گانرا (طبری ۱۶۱۸) . ۱۰- اصل : ب چهار هر سال ؟ بعد ازان بقلم جدید چهار هزار سال ساخته اند . که در ب : نیز چنین است . ۱۱- مراد شباهت است . ۱۲- ب : و کس ازو نزاید . در تمام جمل بجای آن (او) است .

تَمَّ يَلِدُ وَتَمَّ دَوْلِدٌ .

و آن آفریدگار کون و مکانست و آنرا بمکان حاجت نیست ، از عرش برتر مکان نیست و از انجا تا بتری^۲ مر حق را مکان نیست . یکی است نه چون یکی ، نه مانده یکی . نه هیچ یکی مانده آن . همه را بآن شناسد^۳ و آنرا بکسی نشناسد^۴ .

هر یکی بشمار یکی است . و آن بی شمار یکی است . و هر یکی به آلات شنواست و بیناست و گویاست ، و آن بی آلت شنواست و بیناست و گویاست . و همه دانایان ، بعلم داده آن^۵ دانایند ، آن خود به همیشگی داناست و همیشه باشد . تَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ .^۶ و محمد علیه الصلوة و السلام بنده و رسول اوست ، و از فرزندان آدم است علیه السلام . و هر چه جبرئیل صلوة الله علیه از خدای به محمد آورده ، همه راست آورد ، حق است پذیرفتم^۷ و فرمان برداریم .

اما از پس پیغمبر علیه الصلوة و السلام ابوبکر فاضلتر بود ، پس عمر ، پس عثمان ، پس علی رضی الله عنهم . و هر که [۹] باران پیغمبر را صلی الله علیه و سلم دشمن دارد و دشنام دهد ، در لعنت خدای عزوجل باشد .

پس واجبست دانستن هواها و بدعتها ، و دانستن مذهب های ایشان . زیرا که رسول صلی الله علیه و سلم گفت : قوم موسی صلی الله علیه و سلم از پس موسی هفتاد و یک فرقه شدند . هفتاد فرقه بدوزخ روند و یک ببهشت . و قوم عیسی صلوة الله علیه هفتاد و دو فرقه شدند هفتاد و یک^۸ فرقه

۱- قرآن - الاخلاص ۳ . ۲- مراد از تری زیر زمین است . ب : واز عرش

نابشراى مرحق . ۳- ب : شناسند . ۴- ب : نشناسند . ۵- ب : او دانایند

او خود . ۶- قرآن - الشوری ۱۱ یعنی : نیست هم چون او چیزی و اوست شنوا

و بینا (طبری ۱۶۳۹) . ۷- اصل : فرید فتم . ب : پذیرفتم . ۸- اصل :

هفتاد و دو کسی تصحیح کرده و بر حاشیه هفتاد و یک نوشته که در ب : نیز چنین است .

به دوزخ روند و یکی بهشت^۱ . (و امت من هفتاد و سه فرقه شوند ، هفتاد و دو فرقه بدوزخ شوند و یکی به بهشت^۲) .

گفتند: یا رسول الله! این يك فرقه کدامست؟ گفت: جماعت (جماعت، جماعت) سواد اعظم است. چنانك رسول صلی الله علیه وسلم گفت: لَأَتَجَمِّعُ أُمَّتِي عَلَى الضَّلَالَةِ^۳ گفت: امت من بضلالة گردد نیاید هرگز . و علامت سواد اعظم آنست: که مَقْرَّ باشد^۴ بدین شصت (و) دو مسئله که یاد کردم . تا (بر) طریق سنت و جماعت باشد^۵ و از هوا و بدعت دور باشد^۶ .

و این شصت و دو مسئله^۷ درین خصلت است:

اول: انك مؤمن در ایمان خود بشك نباشد .

دویم: انك جماعت مسلمانانرا مخالف نباشد [۱۰] .

سیم: انك از پس هر نيك و بد نماز کند .

باقی را بر طریق تفصیل شرح کرده خواهد شد . اکنون آمدیم از

اجمال به تفصیل:

مسئله اول

بدان رحمك الله: که اول آنست که مؤمن چنان باید که در ایمان خود بشك نباشد و نباید که گوید: که من مؤمنم انشاء الله . و لکن باید که گوید: من مؤمنم حقا . نه می بینی که حق تعالی گفت: قوله تعالی: أُولَئِكَ

۱- به مسئله ۵۶ درین کتاب رجوع شود . ۲- جمل بین قوسین در اصل

نیست از ب: گرفته شد . ۳- ترمذی در کتاب الفتن این حدیث را از ابن عمر

چنین روایت کرده: ان الله لا یجمع امتی علی ضلالة (التاج ۳/۳۷۸) . ۴- زیر

این کلمه نوشته شده: قبول کند . ب: که مردم مقر . ۵- اصل: باشند .

۶- ب: باشند . ۷- ب: و این شصت دو خصلت است اول .

هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ۱ .

زیرا که چون گوید : که من مؤمنم انشاء الله . در ایمان خود بشک باشد . و حق تعالی گفت : اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا ۲ . گفت : مؤمنان آن کسانی که بگرویدند بخدای و رسول . پس شك در ایمان خود نیاورند ۳ .

پس حق تعالی خلق را سه گروه یاد کرد : مؤمن و منافق و کافر . و چهارم نگفت . پس بنگر ! تا ازین سه کدامی ؟

اما مؤمنان را گفت : اُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا . و مر کافرانرا گفت : اُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا ۴ . و منافقانرا گفت : اِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ ۵ . [۱۱]

حق تعالی مر مؤمنانرا (نرا) مؤمن بحق خواند . و مر منافقانرا گفت : اِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ . و مر کافرانرا کافر بحق خواند . و با این سه گروه چهارم یاد نکرد .

پس اگر بگوید مؤمن بحق آن بود که همه طاعتها بتمامی بکنند . بگوی مران غافل را که مؤمن آن بود که طاعتها بکند . و اگر نبی مؤمن بحق نباشد .

پس لازم شود که تا کافر همه معاصی نکند کافر نشود . و اگر گوید : کافر را کافر نخوانم تا همه معاصی نکند ، آنکس کافر شود . زیرا که حق

۱- قرآن . الانفال ۴ یعنی ایشانند ایشان گرویدگان بدرست (طبری ۵۷۵) .

۲- قرآن . الحجرات ۴۹ . ۳- ب : بگرویدن در ایمان بخدای تعالی و رسول ،

پس شك نیاورند در ایمان خویش . ۴- قرآن . النساء ۱۵۱ یعنی : ایشانند

ایشان کافران حق (طبری ۳۳۶) . ۵- قرآن . النساء ۱۴۵ یعنی : که منافقان

اند در درک فروترین باشند (طبری ۳۳۱) .

تعالی مرجهودانرا گفت : علیهم اللعنه . چون ایشان گفتند : نُوْمِنُ بِبَعْضِ وَكُفِّرُ بِبَعْضٍ^۱ . مر ایشانرا کافر بحق خواند و گفت : أَوْلَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا .

پس اگر گوید مؤمن^۲ انشاء الله . بنگر که بدین انشاء الله چه میخواهد؟ ماضی را میخواهد یا مستقبل را؟ یا آن حال را که اندروست؟ اگر حال گذشته را خواهد گوید : من مؤمن بودم اگر خدای خواهد . یا مؤمنم اکنون اگر خدای خواهد . بدین دو لفظ کفر واجب کند بمذهب همه فقها . و اگر فردا را گوید روا بُود و لکن بدعت بُود . زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم [۱۲] گفت : مَنْ لَمْ يَكُنْ مُؤْمِنًا حَقًّا فَهُوَ كَافِرٌ حَقًّا^۳ .

و آورده اند : که مردی از عبدالله ابن عباس^۴ پرسید : که یا ابن عباس! چگونه باید گفت؟ عبدالله ابن عباس گفت رضی الله عنهما : که بگوی مؤمن حَقًّا .^۵ و این آیت خواند که :

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَرْقَبُوا^۶ - یعنی

لم يشكها^۷ .

پس بگوی مران غافل را که تو بخواست خدایتعالی مؤمنی ! یا بی خواست خدایتعالی ؟ زیرا که تفسیر انشاء الله آنست : که خدایتعالی اگر خواهد من مؤمنم . و اگر بخواست خویش مؤمنی ! بی خواست خدای تعالی با جماعت امت^۸ کافر شدی بدان که چیز بی خواست خدای تعالی نباشد .

۱- قرآن . النساء ۱۵۰ یعنی : گویند بگرویم بیرخی و کافر شویم بیرخی (طبری ۳۳۶) .
 ۲- ب : گوید من مؤمنم انشاء الله . ۳- یعنی کسیکه مؤمن بحق نباشد ، پس او کافر بحق است . ۴- رك : پاورقی ص ۳۱ حاشیه ۷ ۵- ب : که من مؤمنم حقا . ۶- قرآن - الحجرات ۱۵ یعنی : که مؤمنان اند آن کسها که بگرویدند بخدای عزوجل و پیغامبر او ، پس نه گمان کردند (طبری ۱۷۳۰) .
 ۷- ب : لم يشكو . ۸- ب : باجماع امت کافر شدی پس بدانکه هیچ چیز .

اگر پرسند که ایمان چیست ؟ بگوی که ایمان آنست که : **أَنْ تَوْمِنَ بِاللهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرَسُولِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْبَعْثِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَسِرِّهِ مِنْ اللهِ تَعَالَى . وَالْجَنَّةِ حَقٌّ ، وَالنَّارُ حَقٌّ ، وَالصِّرَاطُ حَقٌّ ، وَالْحِسَابُ حَقٌّ ، وَمَا جَاءَ بِهِ جِبْرِيلُ مِنَ اللهِ تَعَالَى عَلَى مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ فَهُوَ حَقٌّ .**^۱ [۱۳]

پس این همه بگویی و بگویی^۲ انشاء الله ، این ایمان نباشد . اما چون این همه بگویی و نگویی انشاء الله ایمان باشد .

و اگر گوید من مؤمنم انشاء الله . چنان باشد که نادانی گوید : خدای هست انشاء الله . و محمد پیغمبر بود انشاء الله . و قرآن کلام خداست انشاء الله . و فرشتگان هستند انشاء الله . و قیامت خواهد بود انشاء الله . این گوینده^۳ بی خلاف کافر شود .

نه بینی که چون مردی گوید : زن^۴ وی طلاق ، یا برده وی آزاد^۵ یا فروختم یا خریدم انشاء الله . یا خدای را چندین روز روزه دارم انشاء الله . این انشاء^۶ همه احکام را باطل کند . این مقدار بس باشد^۷ خردمند را .

۱- این مواد اعتقادی را علمای سنت و جماعت از احادیثی که در کتاب الایمان و الاسلام صحاح آمده فراهم آورده اند . که مراد ازان گرویدن باشد بخدا و فرشتگان و کتابهای منزل و رسولان و روز آخرت و بعث بعد از مرگ و اندازه نیکی و بدی از طرف خدای . و حق بودن بهشت و دوزخ و صراط و حساب و حق دانستن آنچه جبریل از طرف خداوند به محمد (صلعم) آورده است .
 ۲- اصل : بکوی و بکوی ؟
 ب : همه بکویی و نکویی انشاء الله ایمان نباشد . اما چون این همه نکویی و بکوی انشاء الله ایمان باشد ؟
 ۳- اصل : کوی ید . ب : کوینده
 ۴- اصل : زنی
 ب : زن را طلاق دادم انشاء الله ، یا برده آزاد کردم یا فروختم یا خریدم .
 ۵- اصل : ازد ؟
 ۶- ب : استنهام احکام .
 ۷- ب : بود .